

درآمدی بر روابط مادها و بابلی‌ها

شهرام جلیلیان^۱

چکیده

در آغاز سده ششم پیش از میلاد، مادها و بابلی‌ها در یکی از بزرگ‌ترین جنگ‌های باستانی، به فرمانروایی ستمگرانه آشوریان در شرق نزدیک پایان دادند. بابلی‌ها در جنوب میانرودان، پیش از هم‌پیمانی با مادهای نیرومند در غرب ایران، بارها دوشادوش سپاهیان ایلامی با فرمانروایان آشوری جنگیدند، اما همه کوشش‌های آنها بیهوده بود. با نابودی ایلام به دست آشوریانیال (۶۶۹-۶۲۷ پ.م.)، آخرین پادشاه بزرگ آشور، بابلی‌ها ناگزیر شدند برای رهایی از یوغ بندگی آشور، از مادها کمک گیرند. مادها خود در اندیشه نابودی آشوریان بودند و حتی پیش از پیوند با بابلی‌ها، در سال ۶۱۴ پ.م. شهر آشور، پایتخت کهن و مقدس امپراتوری آشور را گشودند. در ویرانه‌های شهر آشور، هووخشتره (۶۲۵-۵۸۵ پ.م.)، پادشاه مادها و نبوپلستر (۶۲۵-۶۰۵ پ.م.) پادشاه بابل برای جنگ با پادشاه آشور و گشودن دیگر شهرها، هم‌پیمان شدند. در میانه سال‌های ۶۱۴ تا ۶۰۹ پ.م. امپراتوری آشور برای همیشه نابود شد و مردهریگ آشوریان به چنگ مادها و بابلی‌ها افتاد. با وجود این، چندی پس از تاراج آشور، پیوند دوستانه مادها و بابلی‌ها تیره شد و بسیاری از مردم چشم به راه یورش مادها به بابل بودند، اما پیش از این‌که جنگاوران مادی و بابلی با همدیگر بجنگند، پارس‌ها به فرماندهی کوروش بزرگ، ماد و بابل و دیگر سرزمین‌های شرق نزدیک را فرمانبردار خویش ساختند. در این پژوهش، به زمینه‌های هم‌پیمانی مادها و بابلی‌ها و نابودی امپراتوری آشور و سپس چگونگی روابط ماد و بابل در سال‌های پس از سقوط آشور تا خیزش کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ پ.م.) خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی:

مادها، بابلی‌ها، روابط

بابل و ایلام در هم‌آوردی با آشوریان

شهر بابل در جنوب میانرودان، از آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد و با پیدایش نخستین فرمانروایی بابل به‌دست آموری‌ها - گروهی از بیابانگردان سامی‌تبار سوریه - در تاریخ شرق نزدیک اهمیت چشمگیری یافت. آموری‌ها با ساختن دژها و دیوارهای بزرگ، نیروی بابل را در برابر یورش‌های ناگهانی بیابانگردان افزایش دادند و با گرفتن دیگر شهرهای میانرودان، آوازهٔ خود را از دیوارهای بابل فراتر بردند. بابل در دورهٔ پادشاهی حَمَورابی (۱۷۹۲-۱۷۵۰ پ. م.) و با جنگ‌های پیروزمندانهٔ او، از یک شهر کوچک به فرمانروای زورمند میانرودان تبدیل شد. در دنیای سومر و آگد، پایتخت‌ها از نیرویی زودگذر برخوردار بودند و قدرت سیاسی، پیوسته از دست فرمانروایان یک شهر به شهری دیگر می‌رسید، اما بابل با وجود یورش‌های سهمگین بیگانگانی همچون کاسی‌ها، ایلامی‌ها و آشوریان و سپس ایرانیان، از خیزش آموری‌ها تا هنگامی که سلوکوس یکم (۳۱۲-۲۸۱ پ. م.) بنیانگذار سلوکیان، شهر سلوکیه را ساخت، همچنان آباد و شکوفا بود (کینگ، ۱۳۷۸؛ لایک، ۱۳۹۳؛ Wieseman, 1991: 1-70; Brinkman, 1991: 229-251; Dandamaev, 1991: 252-275).

در دورهٔ ایلام نو (۷۴۳-۵۰۰ پ. م.)، پادشاهان ایلامی در تلاش برای جلوگیری از تاخت‌وتازهای آشوریان در ایلام، سیاست هم‌پیمانی با بابلی‌ها و جنگ با آشوریان را در پیش گرفتند (هینتس، ۱۳۸۹: ۱۵۷؛ استولپر، ۱۳۸۹: ۹۱؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۰۶-۴۰۵؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۲۸۲). حتی پیش از آغاز دورهٔ ایلام نو، سپاهیان ایلامی در سال ۸۱۴ پ. م. دوشادوش نیروهای مردوک - بَلَسُو - ایقبی، پادشاه بابلی با سپاهیان شَمُشی - آدَد - پنجم (۸۲۳-۸۱۱ پ. م.)، پادشاه آشور، در دُور - پِپسوگُل در نزدیکی شهر دُر (بدرهٔ امروزی) جنگیده بودند. در این جنگ سپاه آشور پیروز شد و بابل و بلندی‌های زاگرس در شمال خوزستان به چنگ آشوری‌ها افتاد (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۱؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۲۸). در تاریخ ایلام نو، سپاهیان ایلامی در همهٔ شورش‌ها و جنگ‌های بابلی‌ها با

سارگن دوم، سناخریب، اسارحادون و آشوربانیپال، همراه و دوشادوش بابلی‌ها با سپاهیان آشوری جنگیدند. اگرچه آشوری‌ها هنوز نیرومند بودند و با خشونت شگفت‌انگیزی پایداری بابلی‌ها و دوستان ایلامی آنها را در هم شکستند و البته ایلام را برای همیشه نابود کردند، اما بابل هیچگاه برده‌ای فرمانبردار و آرام نبود و برای نابودی آشور، چشم به آینده دوخت.

در دوره سارگن دوم، مردی کلدانی به نام مردوک - آپل - ایدین (در عهد عتیق: مردوک - بلدن دوم) با کمک جنگی هومین - نیکش یکم (۷۴۳-۷۱۷ پ. م.) پادشاه ایلام، در سال ۷۲۰ پ. م. و پس از شکست سپاه سارگن در نزدیکی شهر در، تاج و تخت بابل را به چنگ آورد. پس از این جنگ، آشوریان ده سال نیروهای خود را دور از مرزهای ایلام و بابل نگاه داشتند. در سال ۷۱۰ پ. م. سارگن به نبرد با سپاهیان مردوک - آپل - ایدین و شوتروک - نهوتیه دوم (۷۱۶-۶۹۹ پ. م.) هم‌پیمانان ایلامی او در شمال در و شهرهای شرقی بابل و بلندی‌های غرب ایلام پرداخت. پادشاه ایلام به کوهستان‌ها گریخت و سارگن به جنگ بابلی‌ها شتافت. با گریختن مردوک - آپل - ایدین به جایی در جنوب خوزستان در مرز ایلام و بابل، سارگن شهر بابل را در سال ۷۰۹ پ. م. گشود و خود پادشاه بابل شد (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۲۱-۱۲۰؛ هینتس، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۶۴؛ استولپر، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۲۴؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۱۴-۴۰۷؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۲۹-۲۸).

در سال ۷۰۳ پ. م. شوتروک - نهوتیه دوباره سپاهی به کمک مردوک - آپل - ایدین برای نبرد با سناخریب، پادشاه تازه آشور فرستاد. در این نبرد، آشوریان پیروز شدند و در سال ۷۰۰ پ. م. سناخریب پسر خود، آشور - نادین - شومی را به تخت بابل نشاند و مردوک - آپل - ایدین و ایلامی‌ها را به آن سوی سرزمین‌های باتلاقی جنوب راند (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۵؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۱۶-۴۱۴؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۲۹؛ همو، ۱۳۷۶: ۳۲۳/۱). هنگامی که سپاهیان سناخریب در سال ۶۹۴ پ. م. در زمین‌های باتلاقی جنوب میانرودان در مرز ایلام، با بازمانده هواداران مردوک - آپل - ایدین می‌جنگید، هَلُشو - این - شوشینک (۶۹۸-۶۹۳ پ. م.) پادشاه ایلام، به شمال بابل

تاخت و با کمک بابلی‌ها، پسر سِناخریب را گرفت و به ایلام فرستاد و یکی از هم‌پیمانان بابلی خود را به تخت فرمانروایی بابل نشاند. سپس در تابستان سال ۶۹۳ پ. م. آشوریان به بابل تاختند و پادشاه دست‌نشاندهٔ ایلامی‌ها را گرفتند و سرزمین‌های مرزی شمال ایلام را نابود کردند (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۶-۹۵؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۲۵-۱۲۴؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۲۰-۴۱۶؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۲۹؛ همو، ۱۳۷۶: ۱/۳۲۳). در جنگ بزرگ خَلْوله که در سال ۶۹۱ پ. م. در کنارهٔ دجله رخ داد، سپاهیان هم‌پیمان ایلامی، بابلی، میانرودانی و نیروهای ایرانی همچون جنگاوران الیپی، پارسوا و انشان همگی به فرماندهی پادشاه ایلام، هومبان - نیمین (۶۹۲-۶۸۹ پ. م.) با سپاهیان سِناخریب جنگیدند (هینتس، ۱۳۸۹: ۱۷۰-۱۶۸؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۲۷-۱۲۶؛ استولپر، ۱۳۸۹: ۹۷؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۲۲-۴۲۵؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۰؛ همو، ۱۳۷۶: ۱/۳۲۳-۳۲۴). در سال بعد، سِناخریب که دیگر نمی‌خواست بردباری بیشتری در برابر شورش‌های بابلی‌ها نشان دهد، پس از یورش به بابل و بیرون راندن سپاهیان ایلامی و بابلی، با خشونت و ستمگری شگفت‌آوری شهر بابل و پرستشگاه‌های آن را نابود کرد (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱/۳۲۴-۳۲۵؛ ناردو، ۱۳۹۱: ۵۷-۵۶؛ Luckenbill, 1926-1927: 2/152). نابودی بابل حتی با معیارهای آن روزگار هم بسیار ستمگرانه و تا ویرانی شوش در چهل سال آینده به دست آشوربانیپال، پدیده‌ای بی‌همتا بود (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۷).

در دورهٔ هومبان - هَلْتَشْ یکم (۶۸۸-۶۸۱ پ. م.)، ایلامی‌ها به نشانهٔ دوستی با بابلی‌ها پاره‌ای از مجسمه‌های خدایان بابلی را که در گذشته به شوش برده شده بودند، به اوروک در جنوب میانرودان بازگرداندند (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۸؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۰). اسارحادون جانشین سِناخریب، زیرکانه از سیاست جنگ و خشونت پیشینیان خود در بابل دست کشید و سیاست بردباری و دوستی با بابلی‌ها را در پیش گرفت. او شهر بابل و پرستشگاه‌های آن را دوباره ساخت و با بزرگداشت خدایان بابلی و بازگرداندن مجسمه‌های آنها به پرستشگاه‌های بابل، دوستی و وفاداری بابلی‌ها را به دست آورد (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱/۳۲۶؛ ناردو، ۱۳۹۱: ۶۱-۶۰؛ Luckenbill, 1926-1927: 2/244).

پس از مرگ سناخریب، نَبو-زِر-کیتی - لیشیر پسر مردوک - اَپِلُ - ایدین کوشید تا هم‌پیمانی ایلامی‌ها را برای جنگ با اسارحادون، پادشاه تازه آشور به دست آورد. بابلی‌ها پیشکش‌هایی برای هومبان - هَلْتَشُ دَوَم (۶۸۰-۶۷۵ پ.م.)، پادشاه ایلام فرستادند، اما او از کمک به بابلی‌ها خودداری ورزید. گذشته از این، در سال ۶۸۰ پ.م. هومبان - هَلْتَشُ یکی از شورشیان بابلی را که به ایلام گریخته بود، به دار آویخت. با وجود این، پیوند دوستانه آشور و ایلام چندان نپایید و در سال ۶۷۵ پ.م. ایلامی‌ها به شمال بابل تاختند و شهر سیپار را تاراج کردند (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۸؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۰). به زودی پادشاه ایلامی‌ها درگذشت و اسارحادون همچون سارگن دَوَم، با دوراندیشی در مرزهای ایلام و بابل دژهای جنگی نیرومندی ساخت (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۸؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۲۸-۴۲۷). اسارحادون در سال ۶۶۸ پ.م. مجسمه مردوک، خدای بزرگ بابل را به پرستشگاه او در بابل بازگردانید و شَمَش - شوم - اوکین پسر خود را به فرمانروایی بابل برگزید (کینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۱). اورتک (۶۷۴-۶۶۴ پ.م.) برادر و جانشین هومبن - هَلْتَشُ دَوَم، شاید با کمک سیاسی آشوریان پادشاه شده باشد، چراکه دست‌کم در آغاز فرمانروایی او، و همه دوره اسارحادون، پیوند آشور و ایلام بسیار دوستانه بود. در یک معاهده دوستی، پیکره خدایان بابلی از ایلام بازگشت داده شد و پادشاه ایلام از کمک به شورشیان بابلی خودداری ورزید (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۹). این پیوند دوستی، در دوره آشوربانیپال و تا سال ۶۶۵ پ.م. پاینده بود. در این سال، اورتک ناگهان به بابل تاخت، اما آشوریان او را پس راندند و اندکی بعد اورتک درگذشت (استولپر، ۱۳۸۹: ۹۹؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۲۹-۴۲۸؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۱).

در میانه سال‌های ۶۵۲ تا ۶۴۸ پ.م. بابلی‌ها به همراه ایلامی‌ها از شورش شَمَش - شوم - اوکین، پادشاه بابل و برادر آشوربانیپال پشتیبانی کردند. کوشش آشوربانیپال برای دوستی با برادرش و بابلی‌ها و پرهیز از جنگ بیهوده بود و پس از سه سال جنگ و خونریزی، سرانجام بابل گشوده شد. شَمَش - شوم - اوکین در ناامیدی کاخ خود را به آتش کشید و در شعله‌های آن درگذشت و آشوربانیپال فرمانروایی بابل را به کُندَلنو

سپرد (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱-۲۹۶-۲۹۰؛ کینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۴-۲۶۲؛ ناردو، ۱۳۹۱: ۶۳؛ همو، ۱۳۸۱: ۷۹-۷۷). آشوربانیپال به زودی درگیر جنگی بزرگ با ایلام شد. سپاهیان آشوری تا قلب سرزمین ایلام پیش تاختند و با خشونت‌ی شگفت‌آور ایلام را برای همیشه نابود ساختند (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۰-۱۴۱؛ استولپر، ۱۳۸۹: ۱۰۴-۱۰۰؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۴۹-۴۳۹؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۲-۳۱، ۱۰۳-۱۰۱). با مرگ ایلام، نبردها و دشمنی دیرینه آشوریان و ایلامی‌ها ناگهان و برای همیشه به پایان رسید، اما خود آشور هم در آستانه نابودی بود. پس از مرگ آشوربانیپال در سال ۶۲۷ پ. م. پسرش آشور - ائیل - ایلانی (۶۲۶-۶۲۳ پ. م.) پادشاه شد و پس از یک دوره جنگ‌های خانگی، جای خود را به برادرش سین - شر - ایشکون (۶۲۳-۱۲ پ. م.) سپرد (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱-۲۹۶). همزمان با آشفته‌گی‌ها و جنگ‌های خانگی در آشور، در کوه‌های زاگرس ماده‌ها آماده نبرد با دشمن دیرینه خویش می‌شدند. در دیگر سرزمین‌های شرق نزدیک هم مردمانی که از ستمگری‌ها و خشونت‌های آشوریان خشمگین و آزرده بودند، چشم به نابودی آشور دوخته بودند.

ورود ماده‌ها به تاریخ ایران

در پایان هزاره دوم و آغاز هزاره یکم پیش از میلاد، مردمان هند و اروپایی از آسیای میانه به جنبش درآمدند و گروه‌هایی از آنها که "ماده‌ها" نام گرفته‌اند، تا کوه‌های زاگرس پیش تاخته، در غرب و شمال غرب فلات ایران فرود آمدند و در آینده پهنه جغرافیایی زیستگاه آنان سرزمین "ماد" نام گرفت (گیرشمن، ۱۳۶۴: ۸۷-۶۵؛ فرای، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۸۵؛ مالوری، ۱۳۵۳؛ همچنین نک: Young, 1967: 11-34). گستره جغرافیایی که در دوره باستان، سرزمین "ماد" نامیده می‌شد، از سوی شمال به رودخانه ارس و کوه‌های البرز (در جنوب دریای مازندران)، از سوی شرق به دشت کویر و از غرب و جنوب به کوه‌های زاگرس می‌رسیده است. از دیدگاه جغرافیای طبیعی، سرزمین ماد دارای دو بخش ماد بزرگ (هگمتانه تختگاه ماده‌ها، سرزمین رگه، اصفهان، کاشان، سرزمین باستانی کاسپیان)، و ماد کوچک یا ماد آتروپاتن (سرزمین آذربایجان و کردستان ایران) بوده است و

از کهن‌ترین روزگاران این دو پارهٔ ماد، بخشی از گسترهٔ فرهنگی و ملی ایران بوده و با هم همبستگی و پیوستگی تنگاتنگی داشته‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۹۲-۷۹؛ ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۸۱). مادها در دورهٔ نیرومندی خود، گذشته از این پهنهٔ جغرافیایی، سرزمین پارس (دست‌کم بخش‌هایی از آن)، اورارتو، بخش‌هایی از سرزمین آشور، کاپادوکیه یا بخش شرقی آسیای کوچک، خراسان و گرگان و شاید بخش‌هایی از سیستان، کرمان، بلوچستان، مکران، هرات، خوارزم و سغد را هم به گسترهٔ پادشاهی خود افزوده بودند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۳۳۲-۳۱۰؛ همو، ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۰۱؛ فرای، ۱۳۸۲: ۱۳۲-۱۲۹؛ ملازاده، ۱۳۹۳: ۷۱-۵۸؛ ملازاده و طاهری دهکردی، ۱۳۹۴: ۳۰۰-۲۷۳).

تاریخ آریاییان ایرانی در غرب فلات ایران، پیش از پیدایی و بنیاد گرفتن شاهنشاهی جهانی هخامنشیان، داستان پیدایش، نیرومند شدن و نابودی پادشاهی مادهاست. مادها نخستین ایرانیان نام‌آور تاریخ آسیای غربی و نخستین نمایندگان فرهنگ و تمدن ایرانی در شرق نزدیک باستان بودند. با فرماندهی مادها بود که برتری نژادهٔ ایرانی در شرق باستان بنیان نهاده شد (پیرنیا، ۱۳۶۳: ۱۶۳) و پیوستگی و همبستگی ملی، دینی، فرهنگی و زبانی گوشهٔ غربی و شمال غربی فلات ایران فراهم آمد و این مادها بودند که گسترهٔ فرهنگی، دینی و زبان ایرانی را تا قلب آسیای کوچک و تا قفقاز کشانیدند (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۱). یونانی‌ها پیش از رویارو شدن با پارس‌ها، با مادها آشنا شده بودند و در دورهٔ هخامنشی هنوز هم جانشینان مادها را همان "مادها" می‌دانستند و نبردهای خود با جنگاوران شاه بزرگ هخامنشی را "جنگ‌های مادی" نام داده بودند (همان، ۱۷۹؛ توپلین، ۱۳۸۸: ۳۸۳-۳۴۹؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۵۱-۵۰). مادها پیش از هخامنشیان، آسیای کوچک را تا رودخانهٔ هالیس گشودند و در تاروپود فرهنگی این گستره ریشه دوانیدند؛ در این روزگار بود که گسترهٔ تاریخی و فرهنگی ایران به آن سوی رودخانهٔ ارس رسید و زمینهٔ پیوندهای فرهنگی و قومی سرزمین‌های دو سوی رود ارس فراهم شد (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۸۱). در دورهٔ هخامنشیان، یونانی‌ها و یونانی‌مآب‌ها، هرگونه ایرانی‌گرایی را "مادی مآبی" می‌خواندند و چندین سده در آسیای غربی، ایرانی

بودن را همانا "مادی" بودن می‌دانستند (Graf, 1984: 15-30). دورهٔ ماد، روزگار آمیزش فرهنگ‌های چندگانهٔ فلات ایران و پیدایی و بنیاد گرفتن نخستین نطفه‌های فرهنگ ایرانی بود؛ در این آمیختگی فرهنگی و نژادی که در پهنهٔ جغرافیایی ماد رخ داد، فرهنگ آریایی کهن کوچندگان ایرانی نژاد و فرهنگ بومی میانرودانی مآب مردمان زاگرس بیش از همه نقش داشتند (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۵).

فرمانروایان جنگ‌پیشهٔ آشوری در دو سدهٔ آغازین هزارهٔ نخست پیش از میلاد، در تازش‌های خود به سرزمین ماد غربی، به کوه الوند رسیدند. در این دوره، هنوز مادها در افق تاریخی و جغرافیایی زاگرس پدیدار نشده بودند و این پهنه زیستگاه مردمان بومی میانرودانی مآب بود. آشوریان رفته‌رفته در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد، از کوه الوند گذشتند و تا شرقی‌ترین بخش‌های ماد پیش آمدند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۰-۱۴۹؛ همان، ۱۳۹۵: ۸۳-۲۴؛ Dandamayev and Grantovskii, 1986: 806-815). نزدیک به سال‌های پایانی سدهٔ هفتم پیش از میلاد، مادها تا غربی‌ترین بخش‌های سرزمین ماد آمده بودند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۲-۲۱۰). ماد غربی در نیمهٔ نخستین هزارهٔ نخست، در سلطهٔ آشوریان بود و در چارچوب نظام ایالات پادشاهی آشور جای گرفته و بخشی از سرزمین آشور شده بود (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۱؛ ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۶). جنگاوران آشوری در میانهٔ سده‌های دهم تا هفتم پیش از میلاد، بارها و بارها به کوه‌های زاگرس تاختند. در این دوره، مادها در دهکده‌ها و دژهای کوچک خود پراکنده بودند و توان رویارویی با نیروی سازمان‌یافتهٔ سپاهیان ورزیدهٔ آشوری را نداشتند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۶۲-۱۴۹؛ همان، ۱۳۹۵: ۶۲-۲۴؛ ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۷؛ Grayson, 1991: 71-102). اما مادهای بخش‌های شرقی سرزمین ماد، در آن سوی کوه الوند که آشوریان آنها را "مادهای نیرومند" و "مادهای دوردست" خوانده‌اند، از سلطهٔ سیاسی و نظامی آشور به دور بودند (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۷-۱۷۶). بنیانگذاری اتحادیهٔ قبایل ماد و پدید آمدن پادشاهی متحد ماد در آینده، پیامد کوشش مادهایی بود که برای رویارویی با تاخت‌وتازهای آشوریان در غرب و شمال غربی فلات ایران، هم‌پیمان شدند. گزارش‌های

آشوری در سده‌های دهم تا هفتم پیش از میلاد، به ده‌ها شاهک‌نشین و دژهای کوچک و بزرگ پراکنده در نیمه غربی و شمال غربی فلات ایران اشاره دارند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۲-۱۶۸؛ همان، ۱۳۹۵: ۶۲-۲۴؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۴۰-۱۲۹؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۰۳-۲۸۱، ۳۳۰-۳۲۰؛ ملکزاده، ۱۳۸۲: ۵۶-۴۷؛ Rander, 2003: 37-46).

تا پیش از فرمانروایی آشورنصیرپال دوم (۸۸۳-۸۵۹ پ.م.)، کوه‌های زاگرس دور از دسترس آشوریان بودند، اما او با نیرومند ساختن آشور، دشت‌های شرقی آشور را تا کوهپایه‌ها و دامنه‌های غربی زاگرس به گستره فرمانروایی خویش افزود. پس از او، شلمانزر سوم (۸۵۸-۸۲۴ پ.م.)، آشوری‌ها را تا دل کوه‌های زاگرس پیش برد و با مردمان گوناگونی در این منطقه جنگید که یکی از آنها مادها بودند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۵۸-۱۴۹؛ همان، ۱۳۹۵: ۳۵-۲۵؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰). نخستین اشاره به نام مادها هم در سالنامه بیست و چهارم او، یعنی سال ۸۳۶ پ.م. به چشم می‌آید (Luckenbill, 1926-1927, vol. 1: 581, 637). جنگاوران قبیله‌ای مادها، البته همیشه توان ایستادگی در برابر سپاه جنگ‌آزموده و سازمان‌یافته آشوری را نداشتند و کتیبه‌های آشوری آکنده از گزارش‌هایی در باره تاخت‌وتازهای سپاه آشور در سرزمین‌های مادنشین و گشوده شدن شاهک‌های مادی می‌باشند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۲-۱۶۸؛ همان، ۱۳۹۵: ۶۲-۴۱؛ Lanfranchi, 2003: 79-118). اما اشاره‌های آشوریان به "مادهای نیرومند" و "مادهای دوردست"، نشان می‌دهد سپاهیان قبیله‌ای مادها با همه پراکندگی و سازمان‌نیافتگی خود، در چشم آشوریان هم‌آوردان بزرگی بوده‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۴۱؛ فرای، ۱۳۷۷: ۱۱۳؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۸۱/۱). در متن‌های آشوری - برای نمونه در کتیبه‌های تیگلت پیلهر سوم (۷۴۵-۷۲۷ پ.م.) - بدون اشاره به نام قبیله‌های مادی، از مادها همچون گروهی شناخته شده و نیرومند و با عنوان‌هایی چون "مادهای دوردست"، "مادهایی که در نزدیکی بیابان نمک هستند"، "مادهای نیرومند"، "مادهایی که در نزدیکی کوه بیکنی هستند" و "مادهای شرق" یاد شده است (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۸۱/۱؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰؛ Luckenbill, 1926-1927, vol. 1: 795, 812; vol. II: 1-27; idem, 1974: 99-122; (54, 82, 519, 540, 566; Levine, 1973: 1-27; idem, 1974: 99-122).

مادها در مدیکوس لوگوس هرودوت و منابع آشوری

گذشته از آگاهی‌هایی که از آشوریان در باره مادها و تاریخ آنها می‌دانیم، آنچه چارچوب تاریخ مادها را همچون یک شاهنشاهی سازمان‌یافته شکل می‌دهد، مدیکوس لوگوس (= تاریخچه ماد) هرودوت، تاریخ‌نویس یونانی دوره هخامنشیان است که خود دیباچه‌ای است برای چگونگی برآمدن کوروش بزرگ (۵۵۰-۵۳۰ پ. م.) و پیدایش شاهنشاهی هخامنشیان و آنگاه تاریخ جنگ‌های ایران و یونان. به‌گزارش هرودوت، آشوریان ۵۲۰ سال سرزمین‌های آسیای بالا (= شرق رود هالیس) را در چنگ داشتند تا اینکه مادها نخستین مردمانی شدند که برای آزادی خود با آنها جنگیدند. آنها دلاورانه برای آزادی خویش جنگیدند و خود را از یوغ بندگی آشوریان رهانیدند. دیگر مردمان آسیا هم از مادها پیروی کردند تا اینکه همه آنها نیز آزاد شدند. مردی از مادها به نام دیوکس پسر فرا اُرتس در دهکده خود به دادگری و درستکاری آوازه داشت و مردم آن دهکده او را همچون داور خود برگزیده بودند. دیوکس در پایگاه داوری، شایستگی‌ها و توانمندی خود را در دادگستری به همگان نشان داد و از این‌رو، مردمان دیگر دهکده‌های ماد هم او را به داوری برگزیدند. کوشش دیوکس در دادگستری و آرامش بخشیدن به زندگی مادها چنان بود که او به‌زودی از پرداختن به کارهای روزانه خود بازماند و به این اندیشه افتاد که از داوری مردم دست کشد. از این‌رو، مادها در گردهمایی خود، او را به پادشاهی برگزیدند تا برای همیشه فرمانروایی دادگرانه و همراه با آرامش او را داشته باشند. دیوکس در نخستین گام، نگاهبانی برای خود برگزید و کاخی شاهانه با هفت باروی هفت رنگ در شهر تازه بنیاد اکباتان (= هگمتانه) که مادها به اشاره او همچون تختگاه خود ساخته بودند، پدید آورد. شهر اکباتان، روی تپه‌ای ساخته شده بود و کاخ دیوکس و دستگاه شاهی او در اندرونی‌ترین باروی شهر جای گرفته بود. همچنین دیوکس برای دربار کوچک خود، آیین‌های شاهانه‌ای پدید آورد تا در چشم دیگرانی که از زندگی گذشته او آگاه بودند، همچون انسانی برتر از همگان دیده شود! در دستگاه پادشاهی دیوکس، مادها دیگر نمی‌توانستند او را به‌سادگی ببینند و باید درخواست‌های

خود را به پیغام‌آوران او می‌دادند. مادها نباید در پیشگاه دیوکس لب به خنده می‌گشودند و یا آب دهان به زمین می‌افکندند. دیگر آن‌که، دیوکس بازرسان خود را که همچون گوش‌ها و چشم‌های او بودند به چهار گوشهٔ ماد فرستاد تا همهٔ رویدادها را به آگاهی او رسانند. مادها شش قبیلهٔ بزرگ به نام‌های بئوسی، پریتکینوی، ستروخاتس، اریزنتوی، بئودی‌ای و مگوی داشتند و دیوکس همهٔ آنها را متحد گردانید و فرمانروای آنها شد (هرودوت، ۱۳۹۳: ۸۴-۸۱). هرودوت و دیگر نویسندگان یونانی، پادشاهی ماد را از دورهٔ دیوکس، که او را نخستین شهریار و بنیانگذار پادشاهی مادها نام داده‌اند، یک شاهنشاهی نیرومند و سازمان‌یافته نشان می‌دهند که مرزهای آن از خراسان در شرق تا رودخانهٔ هالیس در غرب گسترده بوده است. اما امروزه این دیدگاه وجود دارد که شاید اشاره‌هایی که به وجود نهادهای تمدنی و سازمان اداری مادها در گزارش هرودوت و دیگران به چشم می‌آید، بازنمایی نهادها و سازمان‌های دورهٔ هخامنشیان بوده که به اندام مادهایی که روزگارشان گذشته بود، پوشانده شده است (بریان، ۱۳۸۵: ۴۱/۱-۴۰؛ توپلین، ۱۳۸۸: ۳۸۳-۳۴۹). هرودوت و دیگر مورخان باستانی یونانی، به‌طورکلی تاریخ شاهنشاهی هخامنشی را همچون ادامهٔ تاریخ ماد دیده‌اند و آیین‌ها، سازمان‌ها و سنت‌های سیاسی و فرهنگی هخامنشیان را گرفته شده از مادها دانسته‌اند (بریان، ۱۳۸۵: ۲۳/۱-۲۲، ۳۹)، و از این‌رو پاره‌ای پژوهندگان اشاره دارند که پارس‌ها الگوهای شهریاری و نهادهای فرهنگی و تمدنی و سازمان اداری خود را از مادها آموخته و گرفته‌اند (Harmatta, 1971: 14-15). اما گذشته از این‌که هیچ نشانه و گواه باستانی در بارهٔ گشوده شدن پارس به دست مادها، وجود ندارد (ایمان‌پور و قصاب‌زاده، ۱۳۹۰: ۷۳-۸۶؛ Wiesehofer, 2003: 391-396; Imanpour, 2002-2003: 61-79؛ دیگر پژوهندگان عقیده دارند که مادها در دورهٔ بزرگی از تاریخ زودگذر خود، از هم‌گسیخته و اتحادیه‌ای از قبیله‌های مادی و بومی و فاقد نهادهای پایدار و ریشه‌دار سیاسی و فرهنگی بوده‌اند (کورت، ۱۳۸۲: ۳۴-۳۰؛ بریان، ۱۳۸۵: ۴۲/۱-۴۰؛ Helm, 1981: 85-90; Henkelman, 2003: 181-231; Jursa, 2003: 169-179; Rollinger, 2003: 289-320).

پس چندان پذیرفتنی نیست پارس‌ها که با شتاب ساختارها و سنت‌های سیاسی، فرهنگی و تمدنی ایلامی‌ها را فرا گرفتند و نهادینه ساخته بودند و گستره میهن آنها هم نخست پهنه نفوذ و کشاکش ایلامی‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها بود، نهادهای و ساختارهای سیاسی و فرهنگی و تمدنی خود را از مادها آموخته و یا باجگذار آنها بوده باشند (پاتس، ۱۳۹۰: ۴۸۰-۵۴۱؛ بریان، ۱۳۸۵: ۴۲/۱؛ Liverani, 2003: 10).

منابع آشوری هم چهره پادشاهی ماد را به گونه‌ای ناهمخوان با گزارش‌های یونانی نشان می‌دهند. سارگن دوم (۷۲۲-۷۰۵ پ.م.)، پادشاه نیرومند آشوری، از سال ۷۱۹ پ.م. برای رویارویی با دشمنی‌های اورارتو با آشور در کوه‌های زاگرس و همچنین نبرد با دیگر دشمنان آشور، یورش‌های خود را به زاگرس آغاز نهاد. در سالنامه هفتم سارگن (۷۱۵ پ.م.)، به یک حاکم دست‌نشانده پادشاهی ماننا به نام دیتوگو، در یکی از بخش‌های پادشاهی ماننا در نزدیکی دریاچه ارومیه اشاره شده است که در هم‌پیمانی با روسا پادشاه اورارتو، به رویارویی با آشور دست گشوده بود. در یورش سپاهیان سارگن، این دیتوگو گرفتار شده و با خانواده‌اش به شهر حمات در سوریه تبعید شده بود (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۷۱-۱۶۹، ۲۱۰-۱۹۴؛ همان، ۱۳۹۵: ۵۶-۵۵؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۱۵-۱۱۴؛ براون، ۱۳۸۸: ۱۲۴-۱۲۲؛ Schmitt, Helm, 1981: 85-86; Liverani, 2003: 4; Dandamayev and Grantovskii, 1986: 812; 1996: 226-227). بیشتر پژوهندگان تاریخ ماد، این شاهک آشورستیز را همان دیوکس، بنیانگذار پادشاهی ماد در مدیکوس لوگوس هرودوت شناخته‌اند (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۱۵، ۱۳۴؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۷۰؛ گیرشمن، ۱۳۶۴: ۹۵؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۳۲؛ هینتس، ۱۳۸۰: ۵۸؛ کیناست، ۱۳۸۳: ۲۱۰؛ زرین کوب، ۱۳۶۴: ۸۷-۸۹/۱). اما نباید از یاد برد که در منابع آشوری، همیشه نام سرزمین ماننا همچون یک پادشاهی و جداگانه از سرزمین ماد آمده است و در سالنامه سارگن، دیتوگو تنها یک حاکم ماننایی در نزدیکی دریاچه ارومیه خوانده می‌شود، نه یک مادی که قبیله‌های ماد را هم‌دست گردانیده و در هگمتانه، پادشاهی متحد ماد را بنیاد نهاده باشد (دیاکونف، ۱۳۹۵: ۴۵-۴۱، ۵۶-۵۲؛ براون، ۱۳۸۸: ۱۲۴-۱۲۲؛ عبدی،

۱۳۷۲: ۲۰). گذشته از این، در سال ۷۱۵ پ. م. که دَیئوگُو به سوریه تبعید شد، سارگُن از بیست و دو حاکم مادی هم باج و خراج ستانده بود (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۰-۱۹۸؛ همان، ۱۳۹۵: ۶۰-۵۶؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۱۵-۱۱۴) و این خود گواهی می‌دهد که در این سال‌ها هنوز قبیله‌های مادی پراکنده بوده و در چهارچوب یک شاهنشاهی متحد نشده بوده‌اند. از این‌رو، یکی انگاشتن دَیئوگُو در سالنامه سارگُن با دیوکسِ هرودوت، چندان ساده نیست (فرای، ۱۳۷۷: ۱۱۵؛ براون، ۱۳۸۸: ۱۲۴-۱۲۲؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰، ۲۳؛ Schmitt, 1996: 226-227). به‌گفته هرودوت، دیوکس بنیانگذار پادشاهی ماد، پس از پنجاه و سه سال فرمانروایی درگذشت و پسرش فرا اُرتس پادشاه مادها شد. او سرزمین پارس‌ها را گشود و آنها را فرمانبردار خویش گردانید. فرا اُرتس با کمک جنگی پارس‌ها همه مردم آسیا را به فرمانبرداری خود درآورد و آنگاه به سوی نینوا و جنگ با آشوریان شتافت. اگرچه هم‌پیمانان آشوریان آنها را تنها گذاشته بودند، اما هنوز نیرومند بودند و فرا اُرتس پس از بیست و دو سال فرمانروایی، در رخدادی کشته شد و بسیاری از سپاهیان مادی هم نابود شدند (هرودوت، ۱۳۹۳: ۸۴). همه پژوهندگان، فرمانبرداری پارس‌ها از مادها را نپذیرفته‌اند، دست‌کم از این‌رو که مادها تا نابودی ایلام به دست آشوربانیپال، نمی‌توانستند پارس‌ها را در دل سرزمین ایلام فرمانبردار خویش کنند و پس از این هم، کوروش یکم پادشاه پارس‌ها، خراجگزار آشوریان شده بود (دیاکونف، ۱۳۹۵: ۱۰۹-۱۰۸؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۲). همچنین در کتیبه‌ها و سالنامه‌های آشوری، هیچ اشاره‌ای به یک پسر و جانشین دَیئوگُو و یا چیزی همانند این دیده نمی‌شود. اسارحادون (۶۸۰-۶۶۹ پ. م.)، یکی دیگر از پادشاهان بزرگ آشوری، در سال ۶۷۶ پ. م. در سرزمین ماد پیروزی‌های درخشانی به دست آورد و پس از آن چندین حاکم مادی با پیشکش‌هایی چون اسب و سنگ لاجورد به نینوا آمدند و فرمانبردار آشور شدند. در سال ۶۷۲ پ. م. نمایندگان از همه مردم فرمانبردار آشور که نام چند حاکم مادی هم در بین آنها به چشم می‌آید، در نینوا گرد آمدند تا سوگند وفاداری به پادشاه آشور یاد کنند (Wiseman, 1958؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۴۳؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۳۲؛ کیناست، ۱۳۸۳:

۲۰۹). با وجود این، مادها همیشه آرام نبودند و نام آنها در پاره‌ای از نوشته‌های دورهٔ اسارحدون همراه دیگر دشمن‌های آشور به چشم می‌آید. در مجموعه‌ای از متن‌های تَفْألی آشوری که آنها را بین سال‌های ۶۷۵ تا ۶۷۲ پ. م. تاریخگذاری می‌کنند، در اشاره به یک همداستانی دشمنان آشور، از مردی به نام کَشْتَریتو، حاکم شهر کَرکَشی یاد می‌شود که پاره‌ای پژوهندگان او را با فرا اُرتس در مدیکوس لوگوس هرودوت یکی انگاشته‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۵۴؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۰-۷۹، ۸۹-۸۸؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۳۸-۱۳۴؛ گیرشمن، ۱۳۶۴: ۹۶؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۴۰؛ فرای، ۱۳۸۲: ۱۱۹-۱۱۸، ۱۲۳؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۷۲-۳۷۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱/۹۰-۸۹؛ ملکزاده، ۱۳۷۴: ۹۴). اما هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که این کَشْتَریتو که نام او تنها در متن‌های تَفْألی آمده است و در سالنامه‌ها دیده نمی‌شود، پادشاه مادهای متحد بوده باشد (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۷-۱۲۵). در این متن‌ها، او نه پادشاه مادها و چیزی همچون جانشین دَیْتوگُو، بلکه حاکم شهر کَرکَشی خوانده شده است که در بین سال‌های ۶۷۵ تا ۶۷۲ پ. م. هم‌پیمان با دوسانی فرمانروای شپرد و مامی تیارشو، فرمانروای مادای و با کمک جنگاوران مادی، ماننایی، کیمیری و سکایی، چند دژ آشوری را در زاگرس گرفته‌اند و با پیشروی به سوی درهٔ دیاله و گذرگاه‌هایی که راه رسیدن به میانرودان بودند، آشوریان را در تنگنا گذاشتند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۵۷-۲۴۷؛ همان، ۱۳۹۵: ۸۳-۷۴؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۳۶-۱۳۲؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۷۲-۳۶۶؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۲-۲۱؛ Helm, 1981: 87-88; Dandamayev, 2003: 4; Delaunay, 1987: 803-805 and Grantovskii, 1986: 814; Liverani, 2003: 4; Wieseman, 1958: ۲۴۴-۲۴۱؛ همان، ۱۳۹۵: ۷۸-۷۶، ۸۲-۸۱؛ Helm, 1981: 86; 11). این خود نشانهٔ دیگری است از این‌که در این هنگام هنوز یک "شاهنشاهی مادی" وجود ندارد. اگرچه جغرافیای شهر کَرکَشی ناشناخته است، اما ترکیب "کَشی" (کاسی) در این نام، می‌تواند نشانهٔ این باشد که شهر کَرکَشی جایی در

شمال ایلام و در لرستان بوده است نه در سرزمین ماد (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۷؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۲). با این همه، شاید گرگکشی دژ مرکزی ایالت آشوری بیت‌کاری، همان سرزمین پای کوه الوند باشد که بعدها همدان خوانده می‌شود و دور هم جمع آمدن و گرد هم جمع شدن مادها در این منطقه باعث شده است که این سرزمین و دژ مرکزی آن نامی نو بیابد: *هگمتانه* (ملکزاده، ۱۳۷۴: ۹۵-۹۴).

منابع آشوری گواه‌اند که در خیزش بزرگ کشترتیتو و هم‌پیمانان او، کشترتیتو جایگاه برتری داشته است (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۳۵؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۴۷؛ همان، ۱۳۹۵: ۷۸). خیانت سکاها و پیوستن آنها به آشوریان، پیروزی هم‌پیمانان را ناکام گذارد، اما از دل این خیزش بود که *پادشاهی مستقل ماد* پدید آمد و از آن پس، در نوشته‌های آشوری از ماد، ماننا و پادشاهی سکاها همچون سرزمین‌هایی مستقل یاد می‌شود (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۸۵؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۷۰-۳۶۹؛ Luckenbill, 1926-1927: 813-814; Dandamayev and Grantovskii, 1986: 813-814). کشترتیتو هنوز سپر نیفکنده بود و در سال ۶۵۳ پ. م. به جنگ آشوربانیپال، آخرین پادشاه بزرگ آشور و جانشین اسارحادون برخاست. با وجود این، هنگامی که او با سپاهیان خود به سوی آشور می‌تاخت، مادیس فرمانده سکاها گویا به اشاره آشوربانیپال به سرزمین ماد یورش برد و مادها را از پیشروی بیشتر به سوی آشور بازداشت. کشترتیتو در نبرد با سکاها کشته شد و سرزمین ماد برای چندین سال پهنه تاخت‌وتازهای سکاها گردید (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۶۴؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۴-۹۲؛ گیرشمن، ۱۳۷۴: ۸۶؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۹۱-۹۲/۱؛ Dandamayev and Grantovskii, 1986: 814). آنگونه که از متن‌های آشوری پیداست، مادها از سده نهم تا هفتم پیش از میلاد نتوانسته بودند به آن اندازه از همبستگی و بالندگی دست یابند که همگرایی و سازمان‌یافتگی قبایل پراکنده مادی و بنیاد پادشاهی متحد ماد را به وجود آورد. پادشاهان آشوری در یورش به سرزمین ماد، با شمار فراوانی شاهک‌های پراکنده در گستره ماد روبه‌رو بوده‌اند، نه با یک پادشاه مادی که فرمانروای همه سرزمین‌های مادنشین بوده باشد (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۲-۱۶۸؛

کامرون، ۱۳۷۲: ۱۴۰-۱۲۹؛ Lanfranchi, 2003: 79-118; Rander, 2003: 37-46). گذشته از این، در کاوش‌های باستان‌شناختی انجام گرفته در سرزمین‌های مادانشین، هنوز نشانه‌های چندانی از ساختاری به نام "پادشاهی ماد" و "فرهنگ و تمدن مادی"، به دست نیامده است. به سخن دیگر، از کاخ‌های پادشاهان ماد، شهرها، دژها، پادگان‌ها، بایگانی‌ها و آنچه که یک دستگاه پادشاهی نیرومند و تمدنی پیشرفته باید داشته باشد و می‌تواند گواه وجود یک پادشاهی سازمان‌یافته باشد، هیچ نشانه‌ای به دست نیامده است (موسکارلا، ۱۳۸۸: ۱۱۵-۱۰۳). سازه‌های به دست آمده از سده هفتم پیش از میلاد، در کاوش‌های باستان‌شناختی که در چند منطقه مادانشین همچون گودین تپه در ۱۲ کیلومتری جنوب شرق کنگاور، تپه نوشیجان در ۶۰ کیلومتری جنوب همدان و ۲۰ کیلومتری غرب ملایر، باباجان تپه در جنوب دشت دلفان در لرستان و در تپه‌آزبکی در جنوب غربی ساوجبلاغ انجام گرفته‌اند، وجود یک پادشاهی سازمان‌یافته مادی را نشان نمی‌دهند. گویا همه این مجموعه‌ها، دژهای شاهک‌های محلی بوده‌اند و همگی در سده ششم پیش از میلاد رو به نابودی نهاده‌اند و این به سستی می‌تواند نشانه وجود یک پادشاهی شکوفا و نیرومند مادی در آن دوره باشد (کورت، ۱۳۸۲: ۳۲-۳۱؛ سانیسی وردنبورخ، ۱۳۸۸ ب: ۱۰۲-۷۷؛ همان، ۱۳۸۸ الف: ۳۰۷-۲۸۵؛ کیناست، ۱۳۸۳: ۲۱۳-۲۰۵).

نابودی امپراتوری آشور در هم‌پیمانی ماد و بابل

در سال ۶۲۷ پ. م. کُندلُنو پادشاه دست‌نشانده آشوربانیپال در بابل، پس از دو دهه فرمانروایی درگذشت و یک رهبر کلدانی به نام نبوپلِسر با کمک کاهنان بابلی، پادشاه شد. او خود پیش‌تر یک کارگزار آشوریان در جنوب میانرودان بود، اما اندک‌اندک کوشید تا پادشاه بابل شود و آشوریان را از بابل بیرون راند (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱/۲۹۴، ۳۴۸). تلاش مردوک - اَپُل - ایدتین برای رهایی بابل از یوغ آشوریان هنوز در خاطره بابلی‌ها زنده بود و نبوپلِسر هم می‌کوشید آشوریان را از همه شهرهای بابلی بیرون راند. نبوپلِسر در روزهایی که هنوز چندان برای رویارویی با آشوریان آماده نبود و تنها شهر بابل را در

جنگ داشت، پیکره‌های خدایان ایلامی را که جنگاوران آشوربانیپال به شهر اوروک در جنوب میانرودان برده بودند، به شوش بازگردانید (استولپر، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۰۴؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۵۰؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۲). گویا نبوئلسر این کار را در پیروی از سیاست شورشیان کلدانی در سال‌های گذشته و با امید به دست آوردن کمک جنگی ایلام برای جنگ با آشوریان انجام داده باشد (استولپر، ۱۳۸۹: ۱۰۵). اگرچه در سال‌های پس از نابودی ایلام به دست آشوربانیپال، دوباره یک فرمانروایی کوچک ایلامی در شوش و چند شهر دیگر ایلام به وجود آمده بود (استولپر، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۰۳؛ پاتس، ۱۳۹۰: ۴۷۹-۴۴۹؛ مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۳-۳۱؛ واترز، ۱۳۹۴: ۱۷۰-۹۳)، اما ایلامی‌ها دیگر آن اندازه توانا نبودند که همچون گذشته بابلی‌ها را در جنگ با آشوریان یاری دهند. ایلامی‌ها اگرچه دشمن دیرینه آشوریان بودند، تنها از دوردست‌ها به نابودی امپراتوری آشور می‌نگریستند و مانند دیگر مردمان شرق نزدیک از واژگونی آن خشنود شدند.

در آغاز شورش نبوئلسر، دامنه فرمانروایی او از دیوارهای بابل و بورسیپا فراتر نبود و شهرهای دیگر هم در جنوب و هم در شمال، همچنان برتری آشوریان را پذیرفته بودند. از سال ۶۲۵ تا ۶۱۵ پ. م. جنگاوران نبوئلسر در چندین نبرد با سپاهیان آشوری که سرزمین بابل را در دست داشتند، جنگیدند و اندک اندک آشوریان را از شهرهای بابلی بیرون راندند. در سال ۶۲۳ پ. م. دژ آشوری در به چنگ بابلی‌ها افتاد و تا سال ۶۱۶ پ. م. آشوریان از اوروک هم بیرون رانده شدند. در سال ۶۱۵ پ. م. نیپور هم به دست نبوئلسر افتاد و سپاهیان او تا فرات و رود خابور پیش تاختند و آشوریان را تا دهانه رود بالیخ پس راندند (Dandamayev and Grantovskii, 1986: 814). در سال ۶۱۶ پ. م. نبوئلسر برای جنگ با قبیله‌های آرامی‌نژادی که هنوز فرمانبردار آشور بودند، در بخش‌های بالایی رود فرات پیشروی کرد. آرامی‌ها، نبوئلسر را آگاه ساختند که آشوری‌ها هم‌پیمان با ماننایی‌ها در کابلینو - احتمالاً پایین‌تر از پیوستنگاه فرات و خابور - گرد آمده‌اند. در آغاز ماه اوت سال ۶۱۶ پ. م. سپاهیان نبوئلسر، سپاهیان آشوری -

ماننایی را شکست دادند و چندین فرمانده آنها را اسیر گرفتند (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۳؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۷۹-۲۷۸؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۶؛ Luckenbill, 1926-1927: 2/417).

نشانه روشن بدبختی و آشفتگی امپراتوری آشور این بود که پادشاه آشوریان ناگزیر شد از مصری‌ها کمک بخواهد که آنها خود در سال‌های پیش از یورش و ستمگری‌های آشوریان بسیار آزرده شده بودند. پُسامتیکوس یکم (۶۶۳-۶۱۰ پ.م.)، فرعون مصر چون آگاهانه می‌دید امپراتوری آشور بیش از همیشه ناتوان شده است و دیگر نمی‌تواند همچون دوره اسارحادن و آشوربانیپال به درّه نیل یورش آورد و از سوی دیگر در واژگونی آشور، نیرومندی فزاینده بابلی‌هایی را می‌دید که در آینده می‌توانستند به سوریه و فلسطین چنگ اندازند، دشمنی خود با آشوریان را کنار نهاد و جنگاوران مصری را برای کمک به سین - شَرّ - ایشکون فرستاد. در جنگ سپاهیان آشوری - مصری با نبوئیسَر، بابلی‌ها شکست خوردند و ناگزیر به درون شهر بابل گریختند (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱/۳۴۹؛ کینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۶؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۳؛ ناردو، ۱۳۸۱: ۱۰۰-۹۹).

شاید آشوریان با کمک مصری‌ها می‌توانستند نبوئیسَر و بابلی‌ها را دوباره فرمانبردار خود گردانند، اما با ورود ناگهانی یک نیروی جنگی بزرگ به میانرودان همه چیز دیگرگون شد؛ این نیروی بزرگ، مادها یکی از چندین دشمن آشوریان بودند. در مارس ۶۱۵ پ.م. سپاهیان نبوئیسَر در اَرَبَخ (کرکوک امروزی) آشوریان را شکست دادند و خود را برای یورش به شهر آشور، تختگاه آشوریان آماده دیدند. بابلی‌ها در آوریل - مه سال ۶۱۵ پ.م. تا دیوارهای شهر آشور پیش تاختند، اما نتوانستند شهر را بگشایند و آشوری‌ها دشمن خود را شکست دادند و تا دژ تاکری - تاین (تکریت امروزی) پس راندند. آشوریان، نبوئیسَر و سپاه بابلی را در این شهر محاصره کردند و ده روز به آنها یورش بردند، اما نتوانستند این دژ را بگیرند و به سرزمین خود بازگشتند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۰-۲۷۹؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۳؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱/۳۴۹).

از سوی دیگر، هووخشتره و مادهای نیرومند از گردنه‌های زاگرس گذشتند و در اکتبر - نوامبر سال ۶۱۵ پ.م. به اَرَبَخ در شرق آشور تاختند. در ژوئیه - اوت سال

۶۱۴ پ. م. مادها پس از گشودن شمال آشور، در کناره دجله فرود آمدند و شهر نینوا را محاصره کردند. در این هنگام مادها نتوانستند نینوا را بگیرند، اما پیروزمندانه به تاریسو تاختند و پس از گشودن این شهر، از دجله گذشتند و از کناره راست این رود به سوی شهر آشور پیش تاختند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۰؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۷؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۸۸-۳۸۹؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۳؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱/۳۴۹). یورش سهمگین و نیرومندانۀ مادها، شهر آشور را به زانو در آورد. آشور، تختگاه کهن و مقدس امپراتوری آشور که چندی پیش نبوپلّسّر و بابلی‌ها نتوانستند آن را بگیرند، پیش پای هووخستره و جنگاوران مادی خم شد (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۱-۲۸۰؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۷؛ ناردو، ۱۳۹۱: ۸۶؛ Luckenbill, 1926-1927: 2/418-419). پرستشگاه‌ها و کاخ‌های آشور نابود شدند و گنجینه‌های افسانه‌ای و شگفت‌انگیز آشوری‌ها که در چپاول و تاراج همه سرزمین‌های آسیای غربی اندوخته شده بود، به چنگ مادها افتاد (دیاکونف، ۱۳۹۵: ۹۷).

در ویرانه‌های شهر آشور، هووخستره و نبوپلّسّر برای همکاری در جنگ با آشوریان و گشودن دیگر شهرهای آشوری، هم‌پیمان شدند و در ازدواجی سیاسی، آمیتیس دختر هووخستره به همسری نبوکدنصر پسر نبوپلّسّر درآمد. به گزارش بروس، نبوپلّسّر حتی پیش از آغاز جنگ با آشوریان، با هووخستره هم‌پیمان شده بود و آمیتیس دختر او را برای پسر خویش نبوکدنصر به همسری برگزیده بود. اما به عقیده دیاکونف، گزارش بروس در باره هم‌پیمانی ماد و بابل پیش از آغاز جنگ‌های آنها با آشوریان، نادرست است و آن را نتیجه شیوه تاریخ‌نویسان باستانی، به‌ویژه خود بروس می‌داند که داستان یک رخداد را فشرده و خلاصه‌شده بازگو می‌کرده‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۷۷-۲۷۶). آیا پیش از سال ۶۱۶ پ. م. بابلی‌ها و مادها گفت‌وگوهایی برای هم‌پیمانی در جنگ با آشوریان داشته‌اند، اما پس از واژگونی شهر آشور به دست مادها در سال ۶۱۴ پ. م. بود که سپاهیان مادی و بابلی دوشادوش هم با آشوریان جنگیدند؟ دست‌کم آگاهییم که نبوپلّسّر پیش‌تر برای به‌دست آوردن هم‌پیمانی ایلامی‌ها برای جنگ با آشوریان کوشش کرده بود. به عقیده دیاکونف، این که رویدادنامه بابلی نبوپلّسّر گزارش می‌دهد که بابلی‌ها

در واژگونی و نابودی شهر آشور دخالتی نداشته‌اند و هنگامی که نبوپلّسّر و سپاهیان او به آشور رسیده‌اند، جنگ به پایان رسیده و آشور نابود شده بود، سیاست و برنامه آگاهانه خود نبوپلّسّر بوده است. چراکه بزرگان و کاهنان شهر آشور پیوندهای تنگاتنگی با بزرگان و کاهنان بابلی داشتند و نبوپلّسّر سیاستمدارانه تنها پس از واژگونی شهر آشور خود را به این شهر رسانیده، تا در مرگ مردم شهر و نابودی پرستشگاه‌های آشور دست نداشته باشد. و هم از این‌روست که نبوپلّسّر خود می‌گوید در توهین به پرستشگاه‌های آشور دخالتی نداشته و حتی در سوگ خدایان آشوری روی خاک خفته است (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۰). اما عقیده دیاکونف چندان نمی‌تواند درست باشد؛ او چون نبوپلّسّر را در پیوند با بازرگانان، رباخواران و برده‌داران بابلی می‌بیند که با کاهنان پیوستگی داشته‌اند و از گذشته‌های دور با سپاهیان آشوری در باره چگونگی بهره‌مندی از آسیای غربی دشمنی می‌ورزیده‌اند (همان، ۲۷۶)، ناگزیر باید نتیجه بگیرد که نبوپلّسّر آگاهانه کوشیده است تا در کشتن بزرگان و کاهنان آشوری که دوستان و هم‌پیمانان کاهنان و بزرگان بابلی بوده‌اند، دخالتی نداشته باشد، اما واقعیت چیز دیگری است. دست نداشتن بابلی‌ها در نابودی شهر آشور، نتیجه سیاست و برنامه زیرکانه نبوپلّسّر نبود، بلکه احتمالاً پیامد رفتاری‌هایی بود که نیروهای آشوری در جایی دیگر برای سپاهیان بابلی به‌وجود آورده بودند و آنها نتوانستند همراه با مادها خود را به دیوارهای آشور رسانند. نبوپلّسّر و جنگاوران وی، در سال ۶۱۵ پ. م. پیش از این که مادها به آشور بتازند، برای گشودن این شهر تا دروازه‌های آشور پیش تاخته بود، اما نتوانست به شهر وارد شود و آشوری‌ها او را شکست دادند. چندان خردمندانه نیست پنداشته شود که نبوپلّسّر خواسته باشد بدون جنگ و خونریزی تختگاه آشوری‌ها را بگشاید. از سوی دیگر، رفتار نبوپلّسّر پس از گشودن شهر حرّان در سال ۶۰۹ پ. م. که «وسواس مذهبی را به سوی افکند و در آن شهر مقدّس مردم سوریه و بین‌النهرین، غنایم فراوان به دست آورد» (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۹). و در کتیبه‌هایش به خود می‌بالد که چگونه سرزمین آشور و مردم آن را نابود ساخته است (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۵۱/۱)، نشان می‌دهد که هدف نبوپلّسّر برانداختن آشور

بوده و در این راه به چیز دیگری نمی‌اندیشیده است. در سال ۶۱۳ پ. م. سپاهیان آشوری به فرماندهی سین - شَر - ایشکون در دره فرات بابلی‌ها را شکست دادند (Dandamayev and Grantovskii, 1986: 814). در گزارش‌های بابلی، در سال ۶۱۳ پ. م. هیچ‌گونه اشاره‌ای به مادها نمی‌شود و شاید در این هنگام چنانکه از گزارش کتسیاس برمی‌آید، مادها شهر نینوا را در محاصره داشته‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۱). چون مادها از سال ۶۱۲ پ. م. به بعد، "اومان - ماندا" که مفهومی گسترده‌تر دارد خوانده شده‌اند، و رویدادنامه نیوپلستر و کتاب ناحوم پیامبر هم از سقوط ناگهانی نینوا و کوتاه بودن محاصره آن یاد می‌کنند، شاید مادها در سال ۶۱۳ پ. م. با آوارگان سکایی در سرزمین‌های کوهستانی شمال آشور می‌جنگیده‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۵۶۴؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۴). اومان - ماندا در منابع آشوری اصطلاحی است کلی، برای همه بیابانگردان شمالی، اما در متن‌های بابل نو، مادها و سکاها و یا آمیزه‌ای از این دو گروه را به این نام می‌خوانده‌اند (فرای، ۱۳۷۷: ۱۱۲؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۷۷).

در سال ۶۱۲ پ. م. سپاهیان هووخستره و نیوپلستر در دره دیاله به هم پیوستند و به سوی شهر نینوا پیشروی کردند. از ژوئن تا اوت ۶۱۲ پ. م. سپاه مادی - بابلی بیرون دیوارهای نینوا در سه نبرد با آشوریان جنگیدند، تا اینکه در ماه اوت ۶۱۲ پ. م. هم‌اوردان آشور، احتمالاً با ویران کردن سد رودخانه خوسر که کمی پایین‌تر از نینوا ساخته شده بود، با نیروی آب دیوارهای نینوا را نابود کردند و سپس به درون این شهر تاختند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۲، ۵۶۵؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۸؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۴؛ Luckenbill, 1926-1927: 2/419-420). کتسیاس، پزشک و تاریخ‌نویس یونانی دوره هخامنشیان، در کتاب خود پرسیکا، گزارش می‌دهد که مادها و بابلی‌ها با هم‌پیمانی پارس‌ها و عرب‌ها، پس از سه نبرد بزرگ با آشوریان که در نینوا محاصره شده بودند، شهر را گشودند و در این میانه سارداناپالوس، آخرین پادشاه آشوریان کاخ شاهانه‌اش را به آتش کشید و خود را درون شعله‌های آن افکند (کتسیاس، ۱۳۹۰: ۱۶۵-۱۶۲). این سه نبرد در گزارش کتسیاس، شاید آن سه نبردی باشد که در منابع بابلی هم بازگو

شده است (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۴). بروس - تاریخ‌نویس و کاهن پرستشگاه مردوک در دوره آنتیوخوس یکم (۲۸۱-۲۶۱ پ. م.) پادشاه سلوکیان - هم گزارش می‌دهد که با ورود مادها و بابلی‌ها به نینوا، سین - شَر - ایشکون کاخ خود را به آتش کشید و در شعله‌های آتش درگذشت (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۲، ۵۶۵؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۸). به زودی همه مردم شرق نزدیک از نابودی آشور آگاه شدند. ناحوم، پیامبر یهودیان با شور و شادی شگفت‌آوری سرود نابودی نینوا را می‌سراید و آشکارا نگاه مردمانی را که سال‌ها در یوغ فرمانروایی ستمگرانه آشوریان زندگی کرده بودند، بازتاب می‌دهد (عهد عتیق؛ کتاب ناحوم نبی؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۴-۲۸۲؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۹۲-۳۹۰؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۵۰/۱-۳۴۹).

آشوریان با یورش‌های جنگی خود، مردم شرق نزدیک را به بردگی و فرمانبرداری خود در آورده بودند و بیش از همه، بابلی‌ها، ایلامی‌ها و مادها را آورده بودند. تبعیدهای همگانی، کشتار شکست‌خوردگان، به بیگاری گرفتن اسیران در پرستشگاهها و کاخ‌ها و نابود گردانیدن شهرها و روستاها، سیاست همیشگی آشوریان بود. اکنون نینوا، بزرگ‌ترین شهر امپراتوری آشور، در برابر مادها و بابلی‌های کینه‌جو به زانو درآمده بود. آشوریان نباید امیدوار بوده باشند که مادها و بابلی‌ها همه ستمگری‌های آنها را از یاد برده و رفتار نیکخواهانه‌ای با آنها در پیش گیرند. به عقیده دیاکونف، آنچه ناحوم پیامبر در باره سرنوشت آشوریان گزارش می‌دهد، واقعیت دارد و مادها و بابلی‌ها همچون سیاست خود فرمانروایان آشوری، مردان جنگی شکست‌خورده را نابود کرده‌اند و دیگران را هم به بردگی برده‌اند. و اگرچه رویدانامه نبوی‌سَرگزارش می‌دهد که بیشتر بزرگان نژادگان آشوری کشته شده‌اند، اما آگاهی‌های دیگر گواه‌اند که رفتار مادها و هم‌پیمانان آنها با مردم شکست‌خورده آشوری، به‌طور کلی بسیار بهتر از شیوه پیشین آشوری‌ها بوده است (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۵-۲۸۴؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۸). به گزارش کتزیاس، آریاکس مادی که هم جنگاور و هم خوشخو بود، به مردم شهر نینوا نیکی کرد و همه را بخشید و آنها را در روستاها پراکند و حتی آنچه در واژگونی شهر از دست داده بودند، به آنها

بازگردانید. با وجود این، شهر نینوا و دیوارهای آن کاملاً نابود شد و آنچه از زر و سیم آشور به چنگ آمده بود، به اکباتان پایتخت مادها برده شد (کتسیاس، ۱۳۹۰: ۱۶۷).

پس از نابودی و تاراج نینوا، ههوخشتره در آغاز سپتامیر ۱۲ پ. م. با غنائم جنگی فراوان به هگمتانه بازگشت و بابلی‌ها را در میانرودان تنها گذاشت. با مرگ سین - شَرِّ - ایشکون، آشور - اوبلیط دوم، کاهن بزرگ پرستشگاه سین در شهر حرّان که شاید یکی از برادران آشوربانیپال بود، سپاهیان آشوری را که از جنگ نینوا زنده مانده بودند، گرد هم آورد و آماده نبرد با سپاهیان بابلی شد (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۸؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۹-۹۸؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۴؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۵۱/۱-۳۵۰). از سوی دیگر، مصری‌ها دوباره به کمک آشوریان شتافتند. نکو (۶۱۰-۵۹۵ پ. م.) که چندی پیش جانشین پدرش پسامتیکوس شده بود، برای به وجود آوردن موازنه قدرت در شرق نزدیک و جلوگیری از رخنه بابلی‌ها به فلسطین و سوریه، همچون پدرش سیاست کمک به آشوریان را در پیش گرفت (کینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۶؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۵۱/۱). مصری‌ها با شتاب از دره نیل به سوی آشوریان آمدند، اما ناباورانه در مگیدو سپاهیان یوشح، پادشاه یهودا را پیش روی خود دیدند. فرعون مصر که جنگ با یوشح را سودمند نمی‌دید، کوشید به شیوه‌ای دوستانه از جنگ با یهودیان دوری جوید، اما کوشش او بیهوده بود و تنها پس از نبردی سخت و مرگ پادشاه مغرور یهودا بود که مصری‌ها در حرّان به سپاهیان آشور - اوبلیط دوم پیوستند. آنها دوشادوش همدیگر، جنگاوران نبوپلّسّر را شکست دادند و تا رودخانه فرات پس راندند (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۵۳/۱). آشور - اوبلیط همچنین کوشید تا کمک جنگی اورارتویی‌ها را که هنوز هم پیمان آشوریان بودند، به دست آورد. شاید از این رو بود که میدان نبرد را به منطقه ایسال در شمال حرّان کشانید که از راه بخش غربی تاور ارمنستان به گردنه‌های اورارتو می‌رسید (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۹۰؛ Dandamayev and Grantovskii, 1986: 814). اما در این دوره، مادها در اورارتو به پیشروی پرداختند و شهر توشپا، پایتخت اورارتو را گشودند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۹-۲۹۰؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۹-۹۸). نبوپلّسّر که در خود نیروی جنگی دیگر با سپاه متحد آشوری -

مصری را نمی‌دید، دوباره از مادهای زورمندِ هگمتانه کمک خواست. به‌گزارش یک رویدادنامهٔ بابلی، در نوامبر سال ۶۱۰ پ. م. سپاهیانِ اومان ماندا (= مادها) برای جنگ با آشوری‌ها پیش تاخته بودند. همچنین نبوکدنصر پسر و ولیعهد نبوپلّسّر که در این هنگام در شهر بابل بود، در یک نامهٔ خود به «سپاه بزرگ مادها که همراه پادشاه بابل به حرّان رفته‌اند» اشاره می‌کند (Dandamayev and Grantovskii, 1986: 815). یک رویدادنامهٔ بابلی گزارش می‌دهد که در سال شانزدهم پادشاهی نبوپلّسّر، پادشاه بابل، سپاه خود را گرد آورد و مادها به کمک بابل برخاستند و آنها سپاهیان خود را یکپارچه ساختند و به سوی حرّان و جنگ با آشور - اوبلّیط پادشاه آشور پیش تاختند. آشور - اوبلّیط و سپاه کولانیا - احتمالاً فرماندهٔ سپاه مصری - که برای کمک او آمده بود، از ترس بابلی‌ها و مادها گریختند (ناردو، ۱۳۸۱: ۱۰۵؛ Luckenbill, 1926-1927: 2/420-421). چندی بعد، آشور - اوبلّیط دوباره بازگشت و کوشید تا حرّان را پس گیرد، اما کامیاب نشد و سپاهیانِ آشوری - مصری، به دژ کارکمیش در آن سوی فرات پناه بردند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۹؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۹-۹۸). نبوپلّسّر و بابلی‌ها در حرّان، شهر مقدّس مردم سوریه و فلسطین، وسواس مذهبی را کنار نهادند و به تاراج شهر دست گشودند. هووخستره و گروه بزرگی از سپاهیان مادی به سرزمین خویش بازگشتند، اما منابع بابلی به روشنی آگاهی می‌دهند که شهر حرّان و میانرودان شمالی از این هنگام تا روزی که استواگس برای نبرد با پارسیان، سپاهیان خود را از حرّان به هگمتانه بازگرداند، در چنگ مادها بوده است (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۹، ۳۲۷، ۶۰۹-۶۰۶؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۴۰-۳۹).

با خیزش هووخستره در ماد و نبوپلّسّر در بابل و نیز آشفتگی شیرازهٔ امپراتوری آشور در سال‌های پس از مرگ آشوربانیپال، امیدواری مادها و بابلی‌ها برای جنگ با آشوریان دوچندان شد. ایلام دشمن دیرینهٔ آشور، چند دهه پیش به‌دست سپاهیان آشوربانیپال نابود شده بود و پادشاهی ایلامی کوچکی که نزدیک سال ۶۲۵ پ. م. در شوش و پیرامون آن به‌وجود آمده بود، نمی‌توانست نبوپلّسّر را در جنگ با آشوریان یاری دهد. از این‌رو، نبوپلّسّر به کمک جنگی هووخستره، پادشاه مادها چشم دوخت که چندی

پیش به سلطهٔ سکاها در سرزمین ماد پایان داده بود و با سازماندهی سپاهیان مادی، پادشاهی نیرومندی را در غرب ایران بنیاد نهاده بود (دیاکونف، ۱۳۹۵: ۹۶-۹۵؛ زرین کوب، ۱۳۸۷: ۵۶-۵۵). نبوپلِسر اگرچه جنگ‌های خود با آشوریان را پیش از هم‌پیمانی با مادها آغاز کرده بود، اما هیچگاه نتوانست پیروزی بزرگی به‌دست آورد و حتی در پای دیوارهای شهر آشور به سختی از آشوریان شکست خورد و به دژ تکریت پناهنده شد. یک گزارش مغرضانهٔ بابلی می‌گوید سپاهیان آشوری پس از ده روز محاصرهٔ دژ تکریت نتوانستند این دژ را بگیرند و به میهن خود بازگشته‌اند، اما باید گفت اگر هووخستره و سپاهیان مادی به ازیخ نمی‌تاختند، آشوریان به زودی دژ را می‌گشودند (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۴۹/۱). سپس خود مادها شهر آشور را گشودند و هنگامی که نبوپلِسر با سپاهیان خود به آشور رسید، جنگ به پایان آمده بود. در سال ۶۰۹ پ. م. هم بابلی‌ها تنها با دوباره کمک گرفتن از سپاهیان مادی که پس از نابودی نینوا در ۶۱۲ پ. م. به هگمتانه بازگشته بودند، شهر آشوری حرّان را گشودند. گذشته از اشارهٔ نبوکدنصر به نیرومندی جنگی مادها در یک نامهٔ خود که از آن یاد شد، نینوید هم در یکی از کتیبه‌های خود نیرومندی مادها را یادآور شده است. او از ستمگری و خشونت‌های گناه‌آلود آشوریان در بابل و خشم مردوک از آشوریان یاد می‌کند و گزارش می‌دهد که چگونه به خواست مردوک، پادشاه اومان ماندا همچون طوفان به آشور یورش برد و کین بابلی‌ها را ستاند. سپاه اومان ماندا، پرستشگاه‌های خدایان آشور را نابود گردانیدند و شهرهای اکّد را که با نبوپلِسر دشمنی می‌ورزیده‌اند، به زانو درآورده است (پیرنیا، ۱۳۶۳: ۱۸۷). این کتیبهٔ نینوید آشکارا گواهی می‌دهد که نبوپلِسر اگرچه به خود می‌بالید که آشوریان را نابود گردانیده و به ستمگری فرمانروایان آشوری در سرزمین بابل پایان داده است (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۵۱/۱)، حتی برای فرمانبردار ساختن شهرهای سرزمین بابل هم که هنوز هواخواه آشوریان بوده‌اند، نیازمند کمک جنگی مادها بوده است. منابع بابلی گواهند که در واژگونی امپراتوری آشور، مادها آشکارا نیرومندتر از بابلی‌ها بوده‌اند و دست بالاتری در ستیزه با آشوریان داشته‌اند. البته خود بابلی‌ها نیز از برتری و

نیرومندی مادها آگاه بودند و هم از این رو، پادشاه نیرومندی چون نبوکدنصر دوم از ترس مادها، دیوار ماد را ساخت و بنوید تا خیزش کوروش بزرگ، بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشیان و جنگ با آستواگس، در آرزوی گرفتن شهر حران بود که از سال ۶۰۹ پ.م. به دست مادهای نیرومند افتاده بود.

هووخستره و نبوپلّسّر، آشور دشمن نیرومند خود را برای همیشه نابود ساخته بودند و اکنون باید مرده‌ریگ آشوری‌ها را دو باره می‌کردند. جنوب میانرودان، فلسطین و سوریه به بابلی‌ها رسید و خود سرزمین آشور یعنی نینوا، اربیل و آشور، شمال میانرودان و حران به دست مادها افتاد (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۹۹؛ گیرشمن، ۱۳۶۴: ۱۰۲؛ کینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۶؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۰۰/۱؛ Curtis, 2003: 157-168). از مرده‌ریگ آشوری‌ها، کارکمیش به بابلی‌ها رسید و اگر چه احتمالاً گروه‌هایی از مادها همراه بابلی‌ها در سال ۶۰۵ پ.م. در کارکمیش با مصری‌ها جنگیده‌اند، اما جنگ حران در ۶۰۹ پ.م. و شکست آشور - اوبلیط دوم، پایان واقعی هم‌پیمانی جنگی ماد و بابل بود (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۹۰؛ همان، ۱۳۹۵: ۹۹). بابلی‌ها برای نگهداشتن فلسطین و سوریه، باید با مصریان می‌جنگیدند. نبوپلّسّر که اکنون آخرین سال‌های زندگانی خود را می‌گذرانید، چون نمی‌خواست این بخش از مرده‌ریگ آشوریان را بدون جنگ به مصریان واگذارد، پسرش نبوکدنصر را با سپاهیان بابلی به سوی شمال غربی فرستاد. بابلی‌ها در ۶۰۵ پ.م. سپاهیان مصری را در کارکمیش شکست دادند و تا دروازه‌های پلوزیوم پیش تاختند، اما با مرگ نبوپلّسّر سپاهیان بابلی از پیشروی در دره نیل پرهیز کردند و نبوکدنصر شتابان به بابل بازگشت تا جانشین پدرش شود (کینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۶؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۵۳/۱؛ ناردو، ۱۳۸۱: ۱۰۹).

امپراتوری آشور برای همیشه نابود شد و تنها چیزی که از آشوریان در یاد مردم شرق نزدیک زنده ماند، خاطره‌خسونت‌ها و ستمگری آنها بود. به‌گزارش کسنوفون، تاریخ‌نویس و جنگاور یونانی که خود در سده پنجم پیش از میلاد، از کنار شهرهای نابود شده لاریسا و مس‌پیلا گذشته بود، مادها در روزگاران گذشته در این شهرها زندگی

می‌کرده‌اند (کسنوفون، ۱۳۹۰: ۲۳۴-۲۳۲). پیداست که پس از نابودی امپراتوری آشور، خود سرزمین آشور به چنگ مادها افتاده بود و آنها در شهرهای آشوری جای گرفته بودند. شهرهای فراموش شده لاریسا و مس‌پیلا، چیزی جز کالچ و نینوا پایتخت‌های آشور نبودند. با نابودی امپراتوری آشور، دوره تازه‌ای در تاریخ شرق نزدیک آغاز شد که در آن چهار پادشاهی ماد، بابل، لیدیه و مصر فرمانروایی می‌کردند. شاید هیچکدام از آنها که گهگاه به نبرد با همدیگر هم می‌پرداختند، در خیال خود نمی‌پنداشتند که در آینده‌ای نه چندان دور، به دست مردمانی که در هنگامه‌واژگونی آشور، هنوز چندان نیرومند نبودند، از پای درخواهند آمد؛ پارسیان.

مادها پس از امپراتوری آشور

هوخشتره پادشاه بزرگ مادها، پس از نابودی امپراتوری آشور و بازگشت به هگمتانه، افق دید خود را به سوی شمال و غرب گستراند. او تا پیش از سال ۵۹۰ پ. م. پادشاهی‌های ماننا، اورارتو و سکاها را فرمانبردار خود گردانید و در کناره رود هالیس (قزل ایرماق امروزی در ترکیه)، در غرب آسیای کوچک با پادشاهی یونانی‌مآب لیدیه درگیر جنگی خونین شد (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۹۵-۲۹۰؛ همان، ۱۳۹۵: ۱۰۱-۱۰۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۰۳/۱-۱۰۱؛ ملکزاده، ۱۳۸۱: ۲۳-۳). هوخشتره که اکنون در اوج نیرومندی خود بود، می‌کوشید تا همه سرزمین‌های غربی را تا لیدیه و شهرهای ثروتمند یونانی به فرمانروایی خود بیفزاید و آن اندازه که نبوکدنصر دوم علاقه‌مند دست یافتن به دریای مدیترانه بود، مادها هم برای پیش‌تاختن تا دریای اژه می‌کوشیدند (Liverani, 2003: 1-12). به‌گزارش هرودوت، مادها و لیدیه‌ای‌ها پنج سال به نبرد با یکدیگر پرداختند و در این سال‌ها گاه جنگاوران ماد و گاه لیدیه‌ای پیروزی‌هایی به دست می‌آوردند. در آغاز سال ششم، هنگامی که دو سپاه سخت درگیر نبرد بودند، ناگهان روز روشن به شب تیره دگرگون شد و مادها و لیدیه‌ای‌ها که بسیار ترسیده بودند، آن را نشانه خشم خدایان از جنگ خواندند. هم‌اوردان دست از جنگ کشیدند و با میانجیگری سوئنیسیس کیلیکیه‌ای و لابوتئوس بابلی، معاهده صلحی بین ماد و

لیدیه منعقد شد و رود هالیس مرز این دو سرزمین شناخته شد. همچنین سوئسیس و لابونتس چون می دانستند که این پیمان بدون پشتوانه خویشاوندی چندان پایدار نخواهد بود، از آلوآتس (۶۱۰-۵۶۰ پ. م.)، پادشاه لیدیه خواستند تا آریه‌نیس دختر خود را به همسری آستواگس، پسر هووخستره در آورد (هرودوت، ۱۳۹۳: ۶۹-۶۸). درباره هویت میانجی‌ها در معاهده صلح ۵۸۵ پ. م. می‌دانیم که سوئسیس نام و لقب عمومی و سلطنتی فرمانروایان سرزمین کوچک کیلیکیه در مرزهای جنوبی آناتولی بوده است (Bordman et al, 1925: 3/648)، اما لابونتس بابل باید همان نبونید، آخرین پادشاه بابل‌ها و هم‌اورد کوروش بزرگ باشد. با وجود این، در هنگام جنگ مادها و لیدیه‌ای‌ها، پادشاه بابل نبوکدنصر دوم بود، نه نبونید و از این رو، یا هرودوت ناآگاهانه آخرین فرمانروای بابل را میانجی آشتی مادها و لیدیه‌ای‌ها خوانده است و یا این که نبونید نماینده نبوکدنصر دوم در این معاهده صلح بوده است (ملکزاده، ۱۳۸۱: ۵). چون لیدیه در دوره گیگس، بنیانگذار خاندان مرمند برای رویارویی با آشوربانیپال با بابل‌ها هم‌پیمان شده بودند و سال‌ها بعد هم لیدیه و بابل در برابر پارسیان هم‌پیمان شدند و نیز این گزارش هرودوت که کرزوس (۵۶۰-۵۴۶ پ. م.)، جانشین آلوآتس در جنگ با کوروش نتوانست سرزمین کیلیکیه را بگیرد، باید انگاشت که در معاهده سال ۵۸۵ پ. م. بین ماد و لیدیه، سوئسیس نماینده مادها و لابونتس هم نماینده لیدیه‌ای‌ها بوده‌اند (Bordman et al, 1925: 3/512-513).

دستاوردهای هووخستره در گستره ایران بسیار چشمگیر بوده است. آشوریان در کتیبه‌های خود، به نام مردمان و سرزمین‌های گوناگونی در ایران اشاره کرده‌اند، اما این نام‌ها کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شده و هنگامی که پس از دوره تاریک بین سال‌های ۶۴۰ تا ۶۱۴ پ. م. (خاموشی منابع آشوری و نخستین اشاره به مادها در منابع بابل‌ها) مادها را در یورش به میانرودان می‌بینیم، تنها سخن از مادهاست و نه دیگران. چندی پس از این هم، هنگامی که کوروش بزرگ، کوه‌های زاگرس را به شاهنشاهی خود افزود، تنها با مادها رویارو شد (عبدی، ۱۳۷۲: ۲۴). این "ایرانی کردن" زاگرس (Young, 1988: 22)،

اگر پیش از هئوخشتره هم آغاز شده باشد، اما با کوشش‌های او همیشگی شد. هنگامی که او با سپاهیان خود به آشور می‌تاخت و یا حکومت‌های کوچک شرق آناتولی و شمال سوریه را یکایک می‌گشود، دیگر با آن شاهک‌های مادی فرمانبردار و باجگزار آشوریان که نام آنها در کتیبه‌های آشوری دیده می‌شود، یکی نبود (عبدی، ۱۳۷۲: ۲۴).

با خورشیدگرفتنی روز ۲۸ مه ۵۸۵ پ. م. و معاهده صلح ماد و لیدیه، سه پادشاهی ماد، لیدیه و بابل نزدیک به سه دهه با آرامش در کنار همدیگر زندگی کردند، تا اینکه پارسیان به فرماندهی کوروش بزرگ، در ۵۵۰ پ. م. شهر هگمتانه، در ۵۴۶ پ. م. سارد، پایتخت لیدیه و در ۵۳۹ پ. م. بابل را گشودند و دوره تازه‌ای را در تاریخ شرق نزدیک آغاز نهادند (شاپور شهبازی، ۱۳۵۰: ۱۰۲-۱۹؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۰۱-۳۵؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۸۰-۴۶؛ بریان، ۱۳۸۵: ۱/۷۵-۴۷). کرزوس، گویا با این اندیشه که باید پیش از نیرومند شدن کوروش و پارسیان، با یورش ناگهانی خود، آنها را نابود گرداند، با سپاهیان لیدیه‌ای خود از رود هالیس گذشت و سرزمین کاپادوکیه را به چنگ آورد. کوروش و پارسیان باید برای نبردی زود هنگام با لیدیه‌ای‌ها آماده می‌شدند. پس از نبردی در نزدیکی شهر کهن پتربا در کاپادوکیه، لیدیه‌ای‌ها به سارد پایتخت خود بازگشتند و کرزوس در زمستان ۵۴۷ پ. م. پیک‌هایی به سوی هم‌پیمانان بابلی، مصری و اسپارتی خود فرستاد و از آنها خواست تا در بهار سال آینده، همگی به جنگ پارسیان بشتابند. با وجود این، کوروش و پارسیان بسیار جنگاورتر و نیرومندتر از هئوخشتره و مادها بودند و در یک یورش ناگهانی و شگفت‌انگیز از کاپادوکیه خود را به دیوارهای سارد رسانیدند و تنها پس از چهارده روز، سارد پایتخت ثروتمند لیدیه به چنگ سپاهیان کوروش افتاد (هروdot، ۱۳۹۳: ۷۹-۶۷).

دیوار مادی: ماد و بابل در ستیز و سازش

پس از مرگ نبوئیسر، نبوکدنصر دوم (۶۰۴-۵۶۲ پ. م.) با جنگ‌های پیروزمندانه‌اش با یهودیان و مصریان و ساختن دژها و دیوارهای بزرگ برای شهر بابل و ساخت و بازسازی پرستشگاه‌ها و کاخ‌ها و دروازه‌ها، پادشاهی بابل نو را به اوج نیرومندی

و شکوفایی خود رسانید (لایک، ۱۳۹۳: ۸۹-۸۶؛ سویشر، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۲۴؛ کینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۶-۲۷۰؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۵۷/۱-۳۵۳). نبوکدنصر با شناخت توانایی‌های جنگی مادها و هوءخشره پادشاه آنها، با وجود پیوند خویشاوندی با دربار ماد، هرگز نیرومندی مادها را نادیده نگرفت و با ساختن دیوارها و دژهای بزرگ، بابل را همچون نیرومندترین دژ جهان آن روزگار در آورد (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۷؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۴۸-۴۷). هموردانی که تا این اندازه نبوکدنصر را نگران ساخته بودند، تنها مادها بودند. چندی پس از تراج آشور، هم‌پیمانی و دوستی مادها و بابلی‌ها رنگ باخت و در اندیشه بابلی‌ها ترس از آشور جای خود را به کابوس از مادها سپرد (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۰۰/۱). به راستی بابلی‌ها در رویارویی با یهودیان و مصریان همچون شیر ژبان بودند، اما در رویارویی با شرق و شمال، یعنی مادها، بره‌هایی بودند که از ترس می‌لرزیدند (توین‌بی، ۱۳۶۲: ۱۹۴). نبوکدنصر برای پایداری در برابر مادها، در شمال بابل، یک دیوار بزرگ ۱۵۰ کیلومتری از آپیس در شرق تا سیپار در غرب ساخته بود که در آن روزگار "دیوار ماد" خوانده می‌شد (کسنوفون، ۱۳۷۵: ۱۷۲-۱۷۱؛ هینتس، ۱۳۸۸: ۱۱۶؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۷۳؛ فرای، ۱۳۸۲: ۱۳۵). این دیوار از چند شهر بزرگ میانرودان همچون سیپار، کوئه، بابل و بورسیپا نگهداری می‌کرد و تا دوره هخامنشیان هنوز پیش چشم مردم بود، چنانکه کسنوفون، تاریخ‌نویس و جنگاور یونانی، در سال ۴۰۱ پ. م. این "دیوار ماد" را با پهنای هشت متر و بلندی ده متر که از آجرهای پخته قیر اندود ساخته شده بود، به چشم خود دیده بود (کسنوفون، ۱۳۷۵: ۱۷۲-۱۷۱). گذشته از این، در نزدیکی سیپار، دریاچه‌ای دست‌ساز به وجود آورده بودند تا اگر روزی دشمن از "دیوار ماد" می‌گذشت، با بازکردن دریچه‌های آن، از پیشروی او جلوگیری کنند، چون آب همه شرق و شمال غرب بابل را فرا می‌گرفت (داندامایف، ۱۳۸۱: ۷۴).

در این سال‌ها، هم مادها و هم بابلی‌ها سخت در اندیشه جهانگشایی و چنگ انداختن بر همه شرق نزدیک بودند. در پاره‌ای نوشته‌های به دست آمده از بابل در باره رخدادهای سال‌های ۵۹۵ تا ۵۷۰ پ. م. آگاهی‌هایی از فرستادن مواد غذایی از انبار

شاهی برای بیگانگانی یاد می‌شود که در بابل زندگی می‌کردند. یک گروه از این بیگانگان، "پناهندگان مادی" بودند. همچنین یک نامه بابلی نوشته‌شده در ۵۹۱ پ. م. به گروهی از بابلی‌ها اشاره می‌کند که به سرزمین ماد گریخته بودند و مادها به درخواست نبوکدنصر دوم برای بازگرداندن آنها پاسخی نداده بودند. از این رو می‌دانیم که فرمانروایان ماد و بابل، پناهندگان یکدیگر را می‌پذیرفته‌اند (داندامایف، ۱۳۹۱: ۱۱۴، ۱۷۸). در منابع بابلی، گزارش‌هایی هم در باره بازرگانان بابلی در سرزمین ماد پس از ورود پارسیان به میانرودان و نیز حضور مادها در بابل و دیگر شهرهای میانرودان دیده می‌شود (همان، ۱۸۰-۱۷۸؛ بریان، ۱۳۸۵: ۱۱۶۹/۲؛ توپلین، ۱۳۸۸: ۳۸۰). نه تنها نبوکدنصر، بلکه جانشینان او هم از نیرومندی جنگی مادها ترس داشتند و هرگز به جنگ با مادها نیندیشیدند. پس از مرگ نبوکدنصر دوم در هفتم اکتبر ۵۶۲ پ. م. پسرش آمیل - مردوک (۵۶۱-۵۶۰ پ. م.) پادشاه بابل شد. در سال ۵۶۰ پ. م. کاهنان بابلی، این پادشاه را از تخت پایین کشدند و نِرگُل - شَرَّ - اوصور (۵۵۹-۵۵۶ پ. م.) از فرماندهان بزرگ نبوکدنصر دوم را پادشاه خواندند. او هم پس از چهار سال درگذشت و پسرش لَبْشی - مردوک برای نه ماه جانشین او شد، تا اینکه کاهنان بابلی این پادشاه را هم کشتند و نبونید (۵۵۶-۵۳۹ پ. م.) را به تخت نشاندد (اومستد، ۱۳۷۲: ۴۸-۴۷؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۷۷/۱). ترس و خویشن‌داری نبونید، آخرین پادشاه بابل نو از جنگ با مادها آشکارا در "خوابنامه نبونید" بازتاب یافته است. نبونید، مردوک خدای بزرگ بابل و سین خدای حران را به خواب می‌بیند و مردوک از او می‌خواهد که پرستشگاه نابود شده سین در حران را بازسازی کند تا سین در آن پرستشگاه جای گیرد. نبونید غمگینانه به مردوک پاسخ می‌دهد که اومان مانداه/مادها که سخت زورمندند، حران را گرفته‌اند و پرستشگاه را در دست دارند و با وجود آنها، او نمی‌تواند پرستشگاه را بسازد. سپس مردوک به نبونید می‌گوید: اومان مانداه و پادشاه و سرزمین آنها و همه پادشاهانی که در کنار آنها گام برمی‌دارند، به زودی نابود خواهند شد (اومستد، ۱۳۷۲: ۴۹؛ بریان، ۱۳۸۵: ۴۷/۱؛ کیناست، ۱۳۸۳: ۲۱۱؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۳۶۲/۱-۳۶۱). شهر

حرّان از سال ۶۰۹ پ.م. به چنگ مادها افتاده بود و پرستشگاه سین، خدای ماه که نبونید سخت شیفتهٔ او بود، ویران شده بود. در سال ۵۵۳ پ.م. هنگامی که کوروش با آستواگس و مادها می‌جنگید، نبونید با سپاهیان خود به سوی حرّان شتافت. چون هیچ کمکی به یک گروه از سپاهیان مادی که در حرّان بودند نرسید، بابلی‌ها این شهر را گرفتند و به بازسازی پرستشگاه اِخول خول دست زدند (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۹؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۵۰؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۳۸۹؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۴۰، ۶۸؛ زرین کوب، ۱۳۶۴: ۱۰۶/۱-۱۰۵). اگر چه گهگاه از هم‌پیمانی نبونید و کوروش در روزهای خیزش پارسیان برای جنگ با آستواگس سخن می‌گویند (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۹؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۴۹؛ گیرشمن، ۱۳۶۴: ۱۱۸، ۱۳۳-۱۳۲؛ مالووان، ۱۳۸۵: ۲۶۵؛ زرین کوب، ۱۳۶۴: ۱۰۵/۱)، اما هیچ گواه روشنی در تأیید این دیدگاه وجود ندارد (فرای، ۱۳۸۲: ۱۵۱؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۴۰). خیزش پارسیان به فرماندهی کوروش، آن اندازه که آستواگس را در تنگنا می‌گذاشت، برای همسایهٔ او، نبونید پادشاه بابل سودمند بود. شاید نبونید بدون اینکه پنهانی با کوروش هم‌پیمان شده باشد، هیچ کوششی هم برای کمک به مادها و نابودی پارسیان انجام نداده بود. اگر چه در آغاز، نبونید نبردهای مادها و پارسیان را به سود خود می‌دید، اما پیروزی کوروش در جنگ با مادها، برای نبونید زیانبار بود، چون پس از این پیروزی، پادشاهی ماد - پارس بیشتر همچون یک دشمن بابلی‌ها به چشم می‌آمد تا هم‌پیمان آنها (بریان، ۱۳۸۵: ۵۱/۱-۴۸). کوروش در سال ۵۴۷ پ.م. هنگامی که به سوی جنگ با کرزوس، پادشاه لیدیه می‌تاخت، با سپاهیان خود از دجله گذشت و شهر حرّان و پرستشگاه آن را که چندی پیش نبونید برای دوباره ساختن آن دوستی و خیرخواهی مردوک را فدا کرده بود، به چنگ آورد؛ از دید کوروش، البته حرّان تکه‌ای از مرده‌ریگ آستواگس بود. اکنون نبونید در برابر این چنگ‌اندازی پارسیان به حرّان، تنها می‌توانست با لیدیه هم‌پیمان شود (اومستد، ۱۳۷۲: ۵۳-۵۲).

بازتاب نگرش مردم بابل و یا دست‌کم یهودیان تبعیدی بابل در بارهٔ نیرومندی مادها و احتمال ستیزهٔ ماد و بابل پس از نابودی امپراتوری آشور، در پیشگویی‌های

پیامبران یهودی هم دیده می‌شود. آنها با مزده نابدی بابل در آینده‌ای نزدیک و بازگشت یهودیان به سرزمین خود، همواره یهودیان تبعیدی را امیدوار نگاه می‌داشتند. پیشگویی‌های یرمیاه پیامبر در آغاز سده ششم پیش از میلاد نشان می‌دهد که در سال‌های پس از نابودی آشور، یهودیان تبعیدی چشم به یورش پیروزمندانۀ مادها به بابل داشته‌اند و آزادی خود را در ورود مادها به بابل می‌دیدند. یرمیاه آشکارا پیشگویی می‌کند که مادهای جنگجو، دوشادوش مردم "آارات" (اورارتو)، "مّتی" (ماننایی‌ها) و "اشکناز" (سکاها) کین یهوه را از بابل خواهند گرفت و این شهر به زودی نابود خواهد شد. مردمانی که از سوی شمال خواهند آمد (= مادها)، بابل را می‌گیرند و تیرهای آنها لرزه بر اندام بابلی‌ها می‌افکند (عهد عتیق؛ کتاب یرمیاه نبی، باب پنجاه و پنجاه و یکم؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۶۸-۱۶۷؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۵۰؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۹۴-۲۹۳؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۴۱۶-۴۰۵). پیشگویی‌های یرمیاه، دست‌کم گواه نیرومندی و برتری مادهاست و اینکه اورارتویی‌ها، ماننایی‌ها و سکاها در این سال‌ها فرمانبردار مادها بوده‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۹۴-۲۹۳؛ همان، ۱۳۹۵: ۱۰۰). اشعیاء پیامبر هم پیشگویی‌هایی در بارۀ یورش مادها به بابل دارد و چنان از ویرانی بابل و کشتار بابلی‌ها یاد می‌کند که گویی به چشم خود واژگونی بابل را می‌بیند (عهد عتیق؛ کتاب اشعیاء نبی، باب سیزدهم). پیشگویی‌های یرمیاه و اشعیاء، دست‌کم نمایانگر ترس و نگرانی بابلی‌ها از نیرومندی مادها بوده و سیمای مادها را از چشم بابلی‌ها و از پشت دیوار مادی نشان می‌دهند. اگر یهودیان تبعیدی، مادها را هم‌وردان آیندۀ بابلی‌ها نمی‌دانستند، هیچگاه با چنین مزده‌هایی دلخوش نمی‌شده‌اند. نبرد و ستیزۀ ماد و بابل در آینده‌ای نه چندان دور رخ می‌داد، امّا هووخشتره در بازگشت از میان‌رودان، گذشته از گشودن سرزمین‌های شرقی ایران، به سوی شمال و سپس نبرد با لیدیه‌ای‌ها در آسیای کوچک شتافت و با مرگ او در سال ۵۸۵ پ. م. همه‌امیدهای یهودیان برای یورش ویرانگر مادها به شهر بابل، به باد رفت.

پس از هووخشتره، پسرش آستواگس (در منابع بابلی: *ایشتومگو*) پادشاه مادها شد. آستواگس البته جنگاوری و شایستگی پدرش را نداشت و شهریاری شادخوار و خوشگذران

و تا اندازه‌ای ستمگر بود (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۰۷/۱-۱۰۳؛ همان، ۱۳۷۸: ۵۹-۵۸؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۵۱-۴۶؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۳۹۱-۳۸۳؛ Schmittt, 1986: 873-874). اگر چه ترس از مادها در بابل آشکارا دیده می‌شد و زورمندی سپاه مادی هنوز هم سخت بابلی‌ها را نگران می‌کرد، اما آستواگس از درگیری با بابل دوری می‌جست. از بخت بد یهودیان، مادها هیچگاه به بابل یورش نیاوردند و آنها تا آمدن کوروش باید در بند بابلی‌ها روزگار می‌گذرانیدند. شاید تنها به دلیل پرهیز آستواگس از یورش به بابل بود که پیشگویی‌های پیامبران یهودی در باره نابودی بابل به دست مادها واقعیت نیافت. اما از اینها گذشته، کوروش بزرگ هم پس از ورود به بابل در اکتبر ۵۳۹ پ. م. هرگز با بابلی‌ها آنگونه که پیامبران یهودی مژده داده بودند، رفتار نکرد.

در بهار سال ۵۳۹ پ. م. سپاهیان کوروش بزرگ به سوی میانرودان پیش تاختند. پارسیان در آغاز اکتبر ۵۳۹ پ. م. شهر آپیس در کناره دجله را گرفتند و در دهم اکتبر، شهر سیپار هم بدون جنگ، دروازه‌های خود را به روی پارسیان گشود و نبونید از سیپار به بابل گریخت. در دوازدهم اکتبر، سپاهیان کوروش به فرماندهی اوگبرو، بدون نبرد و خونریزی وارد بابل شدند و نبونید بازداشت شد. سپس در روز بیست و نهم اکتبر/ هفتم آبان، خود کوروش وارد بابل شد. او در اوج پیروزی و نیرومندی خود، سنت‌ها و آیین‌های بابلی و میانرودانی را بزرگ داشت و با دلجویی از بابلی‌ها و پرستندگان مردوک نام نیکی در تاریخ جهان باستان از خود به یادگار گذاشت (داندامایف، ۱۳۸۱: ۸۵-۶۷؛ بریان، ۱۳۸۵: ۶۸/۱-۶۱؛ کینگ، ۱۳۷۸: ۲۷۵-۲۷۲؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۷۷-۶۷؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۲۹/۱-۱۲۳؛ فرای، ۱۳۸۲: ۱۵۶-۱۵۴). همچنین کوروش به یهودیانی که نبوکدنصر پس از نابود ساختن اورشلیم به بابل کوچانیده بود، آزادی داد و به سرزمین خود بازگردانید (اومستد، ۱۳۷۲: ۸۰-۷۷؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۹۶-۹۰؛ بریان، ۱۳۸۵: ۷۳/۱-۷۰). کاهنان یهود در سپاس از این بردباری و بخشندگی کوروش بود که او را "شبان خداوند"، "پادشاه دادگر"، "برگزیده یهوه"، "آزادی بخش یهودیان" و "مسیح خداوند" خواندند و با زیباترین سروده‌ها ستایش کردند (بدرهای، ۱۳۸۴: ۹۸-۸۵؛ زرین‌کوب،

۱۳۸۷: ۷۲). با ورود پارسیان به میانرودان و گشودن بابل، کوروش بزرگ جانشین پادشاهان بابل و آشور شده بود و اکنون مردمریگ آنها در سوریه، فنیقیه و فلسطین به او می‌رسید. بسیار زود، فرمانروایان این سرزمین‌ها در بابل به درگاه کوروش آمدند و فرمانبردار او شدند (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۹؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۷۶-۷۷؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۹۲-۸۹؛ بریان، ۱۳۸۵: ۶۸-۶۹/۱، ۷۳-۷۵؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۲۹/۱-۱۲۸).

نتیجه

امپراتوری جنگ‌پیشه آشور، پس از چند سده فرمانروایی در شرق نزدیک باستان با هم‌پیمانی جنگی مادها و بابلی‌ها برای همیشه نابود شد و تنها خاطره خشونت‌ها و ستمگری آشوریان در حافظه تاریخی مردم شرق باستان زنده ماند. در دوره ایلام نو (۷۴۳-۵۰۰ پ.م)، بابلی‌ها که از گذشته‌های دور نمی‌خواستند برای همیشه فرمانبردار آشوریان باشند، برای جنگ با فرمانروایان بزرگ آشوری، سیاست هم‌پیمانی با ایلامی‌ها را در پیش گرفتند و سپاهیان ایلامی در همه شورش‌ها و جنگ‌های بابلی‌ها با سارگن دوم، سناخریب، اسارحادون و آشوربانیپال، همراه و دوشادوش بابلی‌ها با سپاهیان آشوری جنگیدند. آشوریان در رویارویی با هم‌پیمانان بابلی و ایلامی کامیاب شدند و نه تنها بابل را در چنگ خود نگهداشتند، ایلام را هم برای همیشه نابود کردند، اما خود آشوریان هم در آستانه نابودی بودند. در سال‌های پس از مرگ آشوربانیپال، بابلی‌ها در جنوب میانرودان و مادها دشمن دیرینه آشوریان در غرب ایران، آماده نبرد با دشمن دیرینه خود می‌شدند. بابلی‌ها به فرماندهی نبوئلسر برای بیرون راندن آشوریان از شهرهای بابلی، جنگ با آشور را آغاز کردند و تا پس از ورود مادها به میانرودان خود به تنهایی با آشوریان جنگیدند. با همه کوشش بابلی‌ها و بیرون راندن سپاهیان آشوری از شهرهای جنوب میانرودان، آشوریان هنوز سپر نیفکنده بودند و یورش‌های بابلی‌ها به شهرهای بزرگ آشور را پس راندند. با ورود ناگهانی مادهای نیرومند به میانرودان، ناقوس مرگ امپراتوری آشور نواخته شد. در سال ۶۱۴ پ.م. آشور، تختگاه کهن و مقدس امپراتوری

آشور، به چنگ هووخستره و جنگاوران مادی افتاد و تراج شد. نبوئپلّسر و سپاه بابلی، خود را به شهر آشور رساندند و در ویرانه‌های این شهر، دو پادشاه برای واژگون ساختن امپراتوری آشور هم‌پیمان شدند و در ازدواجی سیاسی، آمیتیس دختر هووخستره به همسری نبوکدنصر پسر نبوئپلّسر در آمد. شهرهای بزرگ آشوری چون نینوا و حرّان یکی پس از دیگری گشوده شدند و نام آشور در تاریخ شرق نزدیک از یادها رفت. از مُرده‌ریگ آشوری‌ها، جنوب میانرودان، فلسطین و سوریه به بابلی‌ها رسید و خود سرزمین آشور یعنی نینوا، اربیل و آشور، شمال میانرودان و حرّان به دست مادها افتاد. پیوند دوستانهٔ مادها و بابلی‌ها در سال‌های پس از سقوط آشور، تیره شد و چنانکه از پیشگویی‌های یرمیاه و اشعیا، پیامبران یهودی برمی‌آید، دست کم یهودیان تبعیدی بابل چشم به یورش پیروزمندانۀ مادها به بابل دوخته بودند و آزادی خود را در ورود مادها به بابل می‌دیدند. در این روزها، در اندیشهٔ بابلی‌ها ترس از آشور جای خود را به کابوس از مادها سپرد. هم ساخت دیوار ماد در شمال بابل به دست نبوکدنصر دوّم و هم پیشگویی‌های یهودیان، نمایانگر ترس و نگرانی بابلی‌ها از نیرومندی مادها بود. اگر چه ترس از مادها در بابل آشکار دیده می‌شد و زورمندی سپاه مادی هنوز هم سخت بابلی‌ها را نگران می‌کرد، اما هووخستره و جانشین او، آستواگس از درگیری با بابلی‌ها دوری جستند، تا اینکه پارسیان به فرماندهی کوروش بزرگ در ۵۵۰ پ. م. هگمتانه، تختگاه مادها را گشودند و در ۵۳۹ پ. م. پیروزمندانۀ بابلی‌ها را در دورهٔ تازه‌ای را در تاریخ شرق باستان آغاز نهادند.

منابع و مآخذ

فارسی:

ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۹، فرمان کوروش بزرگ، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

استولپر، ماتیو ولفگانگ، ۱۳۸۹، *تاریخ ایلام*، ترجمه: شهرام جلیلیان، تهران: توس.

اومستد. ا. ت، ۱۳۷۲، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه: محمد مقدم، تهران: امیرکبیر.

ایمان پور، محمدتقی و راضیه قصاب‌زاده، ۱۳۹۰، «بررسی رابطه مادها و پارس‌ها پیش از ظهور امپراتوری هخامنشیان»، *مجله پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال سوم، شماره چهارم (پیاپی ۱۲)، زمستان ۱۳۹۰، صص ۸۶-۷۳.

بدره‌ای، فریدون، ۱۳۸۴، *کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق*، تهران: اساطیر.

براون، استوارت ج، ۱۳۸۸، «تاریخ ماد هرودوت و سیر تکامل دولت ماد»، *تاریخ هخامنشی (جلد سوم)*، روش و نظریه، ویراستاران: هلن سانسیسی وردنبورخ و آملی کورت، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، صص ۱۳۹-۱۱۷.

بریان، پی‌یر، ۱۳۸۵، *امپراتوری هخامنشی*، ج ۲، ترجمه: ناهید فروغان، تهران: فرزانه روز-نشر قطره. پاتس، دنیل. تی، ۱۳۹۰، *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمه: زهرا باستی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها/سمت.

پیرنیا، حسن، ۱۳۶۳، *ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم*، تهران: دنیای کتاب.

توپلین، کریستوفر، ۱۳۸۸، «پارسیان چونان مادها»، *تاریخ هخامنشی (جلد هشتم)*، تداوم و تغییر، ویراستاران: هلن سانسیسی وردنبورخ، و آملی کورت و مارگات کول روت، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، صص ۳۸۳-۳۴۹.

توین‌بی، جوزف آرنولد، ۱۳۶۲، *تاریخ تمدن (تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر)*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: مولی.

داندامایف، محمد آ، ۱۳۸۱، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه: خشایار بهاری، تهران: کارنگ.

_____، ۱۳۹۱، *ایرانیان در بابل هخامنشی*، ترجمه: محمود جعفری دهقی، تهران: ققنوس.

- دیاکونف، ایگور میخاییلوویچ، ۱۳۷۱، تاریخ ماد، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____، ۱۳۹۵، تاریخ ماد، ترجمه: خشایار بهاری، تهران: فرزانه روز.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۴، تاریخ مردم ایران ۱؛ ایران قبل از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۷، روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، تهران: سخن.
- سانسیسی وردنبورخ، هلن، ۱۳۸۸ الف، «آیا اصلاً امپراتوری ماد وجود داشته است؟»، تاریخ هخامنشی (جلد سوم)، روش و نظریه، ویراستاران: هلن سانسیسی وردنبورخ و آملی کورت، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، صص ۳۰۷-۲۸۵.
- سانسیسی وردنبورخ، هلن، ۱۳۸۸ ب، «شفاهی بودن مدیکوس لوگوس هرودوت، یا دیدار دوباره با شاهنشاهی ماد»، تاریخ هخامنشی (جلد هشتم)، تداوم و تغییر، ویراستاران: هلن سانسیسی وردنبورخ، و آملی کورت و مارگت کول روت، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، صص ۱۰۲-۷۷.
- سویشر، کلایس، ۱۳۸۷، خاور نزدیک باستان، ترجمه: عسگر بهرامی، تهران: ققنوس.
- شاپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۵۰، کوروش بزرگ، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- عبدی، کامیار، ۱۳۷۲، «وارسی دوره ماد، قسمت اول: تاریخ ماد»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال هشتم، شماره اول، شماره پیاپی ۱۵، صص ۳۱-۱۶.
- علی‌یف، اقرار، ۱۳۸۸، پادشاهی ماد، ترجمه: کامبیز میربهاء، تهران: ققنوس.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۷۷، میراث باستانی ایران، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____، ۱۳۸۲، تاریخ باستانی ایران، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- کامرون، جورج، ۱۳۷۲، ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه: حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی.
- کتسیاس، ۱۳۹۰، پرسیکا: داستان‌های مشرق زمین؛ تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کتسیاس، لوید لولین جونز و جیمز رابسون، ترجمه: فریدون مجلسی، تهران: انتشارات تهران.
- کسنوفون، ۱۳۷۵، آناباسیس، ترجمه: احمد بیرشک، تهران: کتابسرا.
- کورت، آملی، ۱۳۸۲، هخامنشیان، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- کیناست، بورکهارت، ۱۳۸۳، «آنچه امپراتوری ماد خوانده می‌شود»، ترجمه: کریم علیزاده، گزارش‌های باستان‌شناسی (۳)، تهران: سازمان میراث فرهنگی، صص ۲۱۳-۲۰۵.
- کینگ، لئوناردو، ۱۳۷۸، تاریخ بابل از تأسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان، ترجمه: رقیه بهزادی، تهران: علمی و فرهنگی.

گیرشمن، رومن، ۱۳۶۴، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه: محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
لایک، گوندولین، ۱۳۹۳، *نگاهی دیگر به جهان اساطیری بابل: (جامعه، اقتصاد و فرهنگ)*،
ترجمه: عیسی عبدی، تهران: امیرکبیر.

مالوری، ج. پ. و دیگران، ۱۳۵۳، *سه گفتار در باره آریاییان*، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران:
انجمن فرهنگ ایران باستان.

مالووان، ماکس، ۱۳۸۵، «کوروش بزرگ (۵۵۸-۵۲۹)»، *تاریخ ایران دوره هخامنشیان*، از
مجموعه تاریخ کمبریج، به سرپرستی ایلیا گرشویچ، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی،
صص ۲۴۵-۲۷۸.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۷۰، *تاریخ و تمدن ایلام*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
_____، ۱۳۷۶، *تاریخ و تمدن بین‌النهرین، جلد اول: تاریخ سیاسی*، تهران: مرکز نشر
دانشگاهی.

ملازاده، کاظم، ۱۳۹۳، *باستان‌شناسی ماد*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی
دانشگاه‌ها/ سمت.

ملازاده، کاظم و معصومه طاهری دهکردی، ۱۳۹۴، «جغرافیای تاریخی ماد بعد از تشکیل
پادشاهی و گسترش آن (۶۱۲-۵۵۰ ق.م)»، *فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران*
دانشگاه الزهراء، سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۸، پیاپی ۱۱۸، زمستان ۱۳۹۴،
صص ۲۷۳-۳۰۰.

ملکزاده، مهرداد، ۱۳۷۴، «*پایتخت‌های ماد*»، *پایتخت‌های ایران*، به کوشش: محمد یوسف کیانی،
تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۱۴۶-۸۳.

_____، ۱۳۷۶، «*یادداشت‌های مادی ۱: جایگاه مادها در تاریخ ایران*»، *گزارش‌های*
باستان‌شناسی (۱)، سازمان میراث فرهنگی کشور/ پژوهشگاه، پژوهشکده باستان‌شناسی،
صص ۱۸۲-۱۶۹.

_____، ۱۳۸۱، «*پایان نبرد پنج ساله ماد و لودیه و خورشیدگرفتگی ۵۸۵ ق.م.*»، *مجله*
باستان‌شناسی و تاریخ، سال شانزدهم، شماره دوم، صص ۲۳-۳.

موسکارلا، آسکار وایت، ۱۳۸۸، «گونگوننی مطالب مربوط به ماد»، تاریخ هخامنشی (جلد هشتم)، *تداوم و تغییر*، ویراستاران: هلن سانیسی وردنبورخ، آملی کورت و مارگارت کول روت، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، صص ۱۱۵-۱۰۳.

ناردو، دان، ۱۳۸۱، *امپراتوری آشور*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

_____، ۱۳۹۱، *بین‌النهرین باستان*، ترجمه: سهیل سَمی، تهران: ققنوس.

واترز، متیو و، ۱۳۹۴، *جستاری در تاریخ ایلام نو*، ترجمه: محمدتقی ایمان‌پور و کیومرث علی‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هرودوت، ۱۳۹۳، *تاریخ هرودوت*، ترجمه: اسماعیل سنگاری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

هینتس، والتر، ۱۳۸۹، *شهریاری ایلام*، ترجمه: پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی.

_____، ۱۳۸۰، *داریوش و پارس‌ها (تاریخ و فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان)*، ترجمه: عبدالرحمن صدریه، تهران: امیرکبیر.

لاتین:

- Brinkman, J. A, 1991, "Babylonia in the shadow of Assyria," The Cambridge Ancient History III 2/2: The Assyrian and Babylonian Empires and other States of the Near East, from the Eighth to the Sixth Centuries B.C., ed. by: J. Boardman et al., Cambridge: Cambridge University Press, pp. 1-70.
- Curtis, J, 2003, "The Assyrian heartland in the period 612-539 B.C.," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, Padova, pp. 157-168.
- Dandamayev, M. A and E. A. Grantovskii, 1986, "The Kingdom of Assyria and its relations with Iran," *Encyclopaedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London, Boston and Henly, Vol. II, pp. 806-815.
- Delaunay, J. A, 1987, "Assarhaddon," *Encyclopaedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London, Boston and Henly, Vol. II, pp. 803-805.
- Graf, D. F, 1984, "Medism: The Origin and Significance of the Term," *Journal of Hellenic Studies CIV*, pp. 15-30.
- Grayson, A. K, 1991, "Assyria: Tiglath-pileser III to Sargon II (745-705 B.C.)," The Cambridge Ancient History III 2/2: The Assyrian and Babylonian

- Empires and other States of the Near East, from the Eighth to the Sixth Centuries B.C., ed. by: J. Boardman et al., Cambridge: Cambridge University Press, pp. 71-102.
- Harmatta, J, 1971, “The Rise of the Old Persian Empire,” *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 19, pp. 3-15.
 - Helm, P. R, 1981, “Herodotus Medicos Logos and Median History,” *Iran*, vol. 19, pp. 85-90.
 - Henkelman, W, 2003, “Persians, Medes and Elamites Acculturation in the Neo-Elamite Period,” in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*, pp. 181-231.
 - Imanpour, Mohammad-Taghi, 2002-2003, “The Medes and Persians: were the Persians ever ruled by the Medes?” *Nāme-ye Irān-e Bāstān*, *The International Journal of Ancient Iranian Studies*, vol. 2, no. 2. 2002-2003, pp. 61-79.
 - Jursa, Michael, 2003, “Observations on the Problem of the Median “Empire” on the Basis of Babylonian Sources,” in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*, pp. 169-178.
 - Lanfranchi, G. B, 2003, “The Assyria expansion in the Zagros and the local ruling elites,” in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*, pp. 79-118.
 - Levine, L. D, 1973, “Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros -1,” *Iran*, vol. XI, pp. 1-27.
 - Levine, L. D, 1974, “Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros II,” *Iran*, vol. XII, pp. 99-122.
 - Liverani, M, 2003, “The Rise and Fall of Media,” in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*, pp. 1-12.
 - Luckenbill, D. D, 1926-1927, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, 2 vols. Chicago.
 - Oates, J, 1991, “The fall of Assyria (635-609 B.C.),” *The Cambridge Ancient History III 2/2: The Assyrian and Babylonian Empires and other States of the Near East, from the Eighth to the Sixth Centuries B.C.*, ed. by: J. Boardman et al., Cambridge: Cambridge University Press, pp. 162-198.

- Rander, K, 2003, “An Assyria view on the Medes,” in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, Padova, pp. 37-46.
- Rollinger, R, 2003, “The Western Expansion of the Median Empire: A Re-Examination,” in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, Padova, pp. 289-320.
- Schmitt, R, 1996, “Deuices”, *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, Mazda Publishers, Costa Mesa, California, Vol. VII, pp. 226-227.
- Schmitt, R, 1986, “Astyages”, *Encyclopaedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London, Boston and Henly, Vol. II, pp. 873-874.
- Wiesehofer, J, 2003, “The Medes and the idea of the succession of empires in antiquity,” in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, Padova, pp. 391-396.
- Wieseman, D. J, 1958, “The Vassal Treaties of Esarhaddon,” *Iraq*, vol. XX, pp. 1-96.
- Wieseman, D. J, 1991, “Babylonia 605-539 B.C.” *The Cambridge Ancient History III 2/2: The Assyrian and Babylonian Empires and other States of the Near East, from the Eighth to the Sixth Centuries B.C.*, ed. by: J. Boardman et al., Cambridge: Cambridge University Press, pp. 229-251.
- Young, T. C, 1967, “The Iranian Migration in to the Zagros,” *Iran*, vol. V, pp. 11-34.
- Zawadzki, S, 1988, *The fall of Assyria and Median, Babylonian Relations in Light of the Nobopolassar Chronicle*, Puznan..